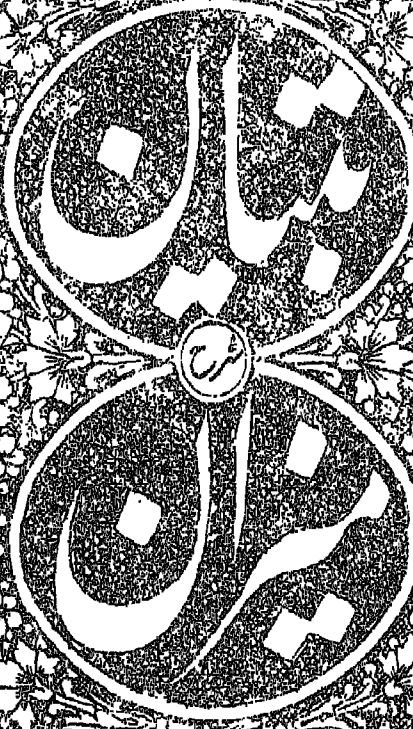


تبارک اسم ربکذی الجلال والاکرام

الحول والکرمه ان کان دوران جات لانا محمد علی و آسماء



صحیح عالم سنی الاکرام اللہ تبارک و تعالیٰ لوی محمد زین العابدین علیہ السلام

در مطبعہ مطبوعہ سنه ۱۲۸۰ هجری قمری

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وحده وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين
المرتب بتاداني از حلیه کمال عاری محمد عبداً محی لکفتوی انصاری ابن مولانا محمد باقر
ادامه الله لکرم بخدمت اصحاب دانش دار با پیش التماس میدارد که هرگاه از حضور آنجا
بفضل رب جمید باو اهل سنه بکنار رود و عهد و پیمان و بیخبری قاری ... برسد بدین کتب
در سه موافق طریقه مستند نظامیه خدمت جناب والد در احوال مشاغل شده بعضی تحصیل علم صرفت
که میزان علوم است فواید که در حقیقت فراوانند از زبان درفشان حضرت قبله دام ظلهم
شنیده خواستم که این فوائد را بسک تحریر نسک گردانم چندی برین برآمد که مقصود
از توفیق بعض برینه آنصلا لکنه از کتب صرفیه نبوده تعالی فارسی شده مشغول بدین کتب
خوبهستم اراده الهی قریب گردید که کنون خاطر بدو روز رسید خبر می بر میزان این امر
هاوی برخی از همان فوائد دیگر زواند که از کتب قوم است بطا کرده ام تحریر کرده
تا مش تبیان فی شرح المیزان بنامم و از اعیان نبی نوع انسان اگر نفسی باشد
میدرغاست و اگر بر خطای فقیه که لازم بشریت است مطلع شوند رجای آنست که نظم
صفت ستاری شوند و الله الموفق و العین و به نستین و مقدمه پیش از شروع

علم صرف اینقدر دانستن ضرورت که علم صرف علم نیست بقوه احدی شایسته شود یا آنها احوال اینقدر
 علم ای امور یک بناهای کلم را عارض بشود که سوای اعراب و بناهای تخفیف و براه و اعلان
 در ابدال و حذف و غیره و مراد از اینیه کلم الفاظ موضوعه اند یا اعتباری و حرکات و
 سکنتات و نحو آنست این علم یعنی چیزی که از عوارض ذاتیه او درین علم بحث کرده میشود
 اینیه کلمست بحیثیت عوض احوال و کوره نه مطلقا و آنچه بعضی از محققین نوشته اند موضوع
 این علم اینیه نیست بلکه احوال اینیه که عارض شود اینیه را بحسب اغراض انتمی بحیثیت
 ازیرا چه برین تقدیر لازم می آید که از احوال احوال اینیه بحث کرده شود و از لیس فلین
 و نحو آنست علم قبایلت ذهن مبتدیست از خطای لفظی در کلمات عرب از جهت اجوب
 و بنا بلکه از یاد اصل و بنای کلمه و تفصیل این مقامات مناسب این مقام نیست
 و هر گاه که دانستی این امور را پس بدانکه آغاز کرد مصنف رحمه الله کتاب خود را بقول
 بسم الله الرحمن الرحیم ای شروع میکند یا شروع کرد آن من تصنیف کتاب را
 استعانت نام الله چنین الله که رحمن است ای رحمت کننده بر مومن و کافر در دنیا
 بر ترقی و صحت و غیره و رحیم است ای رحمت کننده بر مسلمانان در آخرت سوال
 بسم الله الرحمن الرحیم چیست جواب آتیست از قرآن مجید که نازل شده است
 برای فصل میان خود و سوال مصنف آغاز کتاب میشود بسم الله الرحمن الرحیم
 چرا که جواب برای متابعت حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم علی امر
 یعنی **بسم الله الرحمن الرحیم** یا **بسم الله الرحمن الرحیم** است یعنی هر امر صاحب شان که ابتدا
 کرده نشود در آن بنام خدا پس آن امر برای دم بریده و نامتمام است
 سوال بسم الله الرحمن الرحیم امروزی بالست پس لازم آمد که بسم الله الرحمن الرحیم به بسم الله الرحمن الرحیم
 سازم تم و تم و این تسلسل مجالست جواب است از حدیث نبوی بسم الله الرحمن الرحیم است
 بدالت عقل سوال اصل بسم چیست جواب اصلش با بسم بود و همزه وصل را بحسب کثرت

<p> علم ای امور یک بناهای کلم را عارض بشود که سوای اعراب و بناهای تخفیف و براه و اعلان در ابدال و حذف و غیره و مراد از اینیه کلم الفاظ موضوعه اند یا اعتباری و حرکات و سکنتات و نحو آنست این علم یعنی چیزی که از عوارض ذاتیه او درین علم بحث کرده میشود اینیه کلمست بحیثیت عوض احوال و کوره نه مطلقا و آنچه بعضی از محققین نوشته اند موضوع این علم اینیه نیست بلکه احوال اینیه که عارض شود اینیه را بحسب اغراض انتمی بحیثیت ازیرا چه برین تقدیر لازم می آید که از احوال احوال اینیه بحث کرده شود و از لیس فلین و نحو آنست علم قبایلت ذهن مبتدیست از خطای لفظی در کلمات عرب از جهت اجوب و بنا بلکه از یاد اصل و بنای کلمه و تفصیل این مقامات مناسب این مقام نیست و هر گاه که دانستی این امور را پس بدانکه آغاز کرد مصنف رحمه الله کتاب خود را بقول بسم الله الرحمن الرحیم ای شروع میکند یا شروع کرد آن من تصنیف کتاب را استعانت نام الله چنین الله که رحمن است ای رحمت کننده بر مومن و کافر در دنیا بر ترقی و صحت و غیره و رحیم است ای رحمت کننده بر مسلمانان در آخرت سوال بسم الله الرحمن الرحیم چیست جواب آتیست از قرآن مجید که نازل شده است برای فصل میان خود و سوال مصنف آغاز کتاب میشود بسم الله الرحمن الرحیم چرا که جواب برای متابعت حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم علی امر یعنی بسم الله الرحمن الرحیم یا بسم الله الرحمن الرحیم است یعنی هر امر صاحب شان که ابتدا کرده نشود در آن بنام خدا پس آن امر برای دم بریده و نامتمام است سوال بسم الله الرحمن الرحیم امروزی بالست پس لازم آمد که بسم الله الرحمن الرحیم به بسم الله الرحمن الرحیم سازم تم و تم و این تسلسل مجالست جواب است از حدیث نبوی بسم الله الرحمن الرحیم است بدالت عقل سوال اصل بسم چیست جواب اصلش با بسم بود و همزه وصل را بحسب کثرت </p>	<p> علم ای امور یک بناهای کلم را عارض بشود که سوای اعراب و بناهای تخفیف و براه و اعلان در ابدال و حذف و غیره و مراد از اینیه کلم الفاظ موضوعه اند یا اعتباری و حرکات و سکنتات و نحو آنست این علم یعنی چیزی که از عوارض ذاتیه او درین علم بحث کرده میشود اینیه کلمست بحیثیت عوض احوال و کوره نه مطلقا و آنچه بعضی از محققین نوشته اند موضوع این علم اینیه نیست بلکه احوال اینیه که عارض شود اینیه را بحسب اغراض انتمی بحیثیت ازیرا چه برین تقدیر لازم می آید که از احوال احوال اینیه بحث کرده شود و از لیس فلین و نحو آنست علم قبایلت ذهن مبتدیست از خطای لفظی در کلمات عرب از جهت اجوب و بنا بلکه از یاد اصل و بنای کلمه و تفصیل این مقامات مناسب این مقام نیست و هر گاه که دانستی این امور را پس بدانکه آغاز کرد مصنف رحمه الله کتاب خود را بقول بسم الله الرحمن الرحیم ای شروع میکند یا شروع کرد آن من تصنیف کتاب را استعانت نام الله چنین الله که رحمن است ای رحمت کننده بر مومن و کافر در دنیا بر ترقی و صحت و غیره و رحیم است ای رحمت کننده بر مسلمانان در آخرت سوال بسم الله الرحمن الرحیم چیست جواب آتیست از قرآن مجید که نازل شده است برای فصل میان خود و سوال مصنف آغاز کتاب میشود بسم الله الرحمن الرحیم چرا که جواب برای متابعت حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم علی امر یعنی بسم الله الرحمن الرحیم یا بسم الله الرحمن الرحیم است یعنی هر امر صاحب شان که ابتدا کرده نشود در آن بنام خدا پس آن امر برای دم بریده و نامتمام است سوال بسم الله الرحمن الرحیم امروزی بالست پس لازم آمد که بسم الله الرحمن الرحیم به بسم الله الرحمن الرحیم سازم تم و تم و این تسلسل مجالست جواب است از حدیث نبوی بسم الله الرحمن الرحیم است بدالت عقل سوال اصل بسم چیست جواب اصلش با بسم بود و همزه وصل را بحسب کثرت </p>
---	---

استعمال از کتابت هم حذف کردند بسم و حرف پارا برای دلالت بر الف محذوف و طول
و در از می نویسد سوال در آیه بسم الله مجربها و مر سها همزه وصل را چرا حذف کردند
جواب را کبان کشتی این کلمه را میگویند پس کثرت استعمال تحقق شد سوال در آیه
و ان من سلیمان و ان الله اعلم الخیرین اللهم چرا همزه وصل را حذف کردند جواب
این مشابه همان بسم الله است که کثیر الاستعمال است سوال در اقرار با اسم بیکه در کتابت
را در کتابت حذف نکردند جواب این سبب قلت استعمال آن سوال حرف با از
بنیات است و اصل در بنا سکون است و در حرف نیکه بنای آنها بر حرف و احدت
سکون متعذر است زیرا چه ابتدا بساکن متعذر است پس لابد حرکت داده شود و مخرجه حرکات
نقحه اخت سکون است و نخت پس مناسب بود که با مفتوح میشد و کسور چه اگر دید
جواب اصل سکون است و سکون عدم حرکت است و کسره هم حلیم الوجود است
در فعل و انهم غیر منصرف پس بدین مناسبت بار کسره دادند سوال اصل لفظ الله
چیت جواب اصلش الله است بر وزن فعال یعنی مجهول همزه رابع حرکت
حذف کردند مخلفات قیاس و عوض همزه الف و لام در آوردند و لام را در لام
ادغام کردند الله شد و بعد ادغام علم ذات او تعالی گردید و اگر کلمه یا برای نماز
داخل کرده شود یا الله یا قطع گفته شود زیرا چه الف و لام درین هنگام محض
عوض همزه است و تقریب ندائی غنی کرد از تریف الف و لام و در حال غیر ند چون
معنی تریف با کلیه مرتفع نشدند لهذا بوصل خوانده شود چون باشد و بعضی بر آن اند
که اصلش لاه است که مصدر است یعنی استجاب و ارتطاع و اطلاقش بر باری تعالی
با اعتبار اخذ او یعنی اهم فاعل است ای مرتفع و محجب از ادراک بصائر لیسر الف و
لام آورده لام را در لام ادغام کردند الله شد و نیز بعضی اصلش لاه است و
این لفظ سریانی است چون معرب کردند الف اخیرا حذف شود و مثلا شد لیسر الف و لام
آورده لام را در لام ادغام کردند الله شد و نیز بعضی یالیا یا اصل لفظ الله موضوع

برای ذات واحد تخصیص که مستخرج جمیع صفات است سوال مصنف بجای بسم الله باشد
 چرا گفت جواب اول برای سوالات مختلف میباید جواب دوم لفظ باشد متعارف
 در قسمت و اینجا مقصود همین است نه این پس برای فرق میان این و بین بسم الله گفت
 و با شد گفت سوال رحمن و رحیم کدام لفظ است جواب رحمن صفت مشبه است بر وزن
 فلان و رحیم اسم فاعل است یعنی برای مبالغه نزد سیبویه در جمل و بعضی هر دو را
 صفت مشبه و بعضی هر دو را برای مبالغه نوشته اند سوال رحمن و رحیم از کدام چیز مشتق است
 جواب از رحیم سوال رحیم تعدیت و صفت مشبه از لازم مشتق میشود
 جواب فعل متعدی را گاهی لازم میکنند و نقل میکنند بسوی فعل بضم العین پس
 صفت مشبه از مشتق میکنند سوال لفظ الله را بر رحمن و رحیم چه مقدم کردند
 جواب زیرا که لفظ الله علم ذات است در رحمن و رحیم اسم صفات و علم ذات تقدم است
 بر اسم صفات سوال رحمن را بر رحیم چه مقدم کردند جواب اول زیرا که رحمن عام
 است و رحیم خاص چنانچه سابق از معنی بسم الله دریافت گردید و عام مقدم است بر خاص
 سوال بعد ذکر عام خاص را چه اذکر کردیم اب تا دلالت کند بر فضیلت مؤمنان
 جواب دوم رحمن بزرگتر است که اطلاق بر غیر او تعالی روانیت بخلاف رحیم
 که اطلاق بر غیر او تعالی هم واقع شده است چنانکه در قرآن مجید در صفت آنحضرت صلی الله
 علیه وآله وسلم واقع است بالقرینین رؤف رحیم و او علم مقدم است بر غیر آن آنحضرت
 کریم العالمین همه و ثبات است مراد را که پرورش کننده انواع عالم است کل
 بعد تشبیه هر را چه اذکر کرده جواب برای متابعت کلام مجید سوال حمد است الله یا
 الحمد الله چرا گفت جواب برای قصد دوام و ثبات که جمله اسمیه دال است بر آن و
 فعلیه دال است بر تجزیه و حد و ث سوال الله الحمد چرا گفت جواب بر عایت مقام
 چه مقام حمد تقاضای تقدیم حمد میکنند اگر چه بجز ذات ذکر الله اهم است از جمیع اسرار
 تعریف حمد چیست جواب ثنا کردن بزبان بر فعل اعتباری محمود نعمت باشد یا غیر آن

ویشی باشد یا دعوی پس آل فرعون گفتن رواست و آل کناس گفتن درست نیست و مراد
از آل یا اهل قرابت نفی خبر اصلی باشد علیه و سلم یا حضرت او و الله یا هر مؤمن متقی یا یا تو باشم و تمام
جمع صاحب یا صوبت تخف صاحب یعنی یا زوجه یا کسیکه صحبت داشته باشد آن سرور صلی الله
علیه و سلم با ایمان اگر چه یک ساعت باشد و بر ایمان مرده باشد و نزد بعضی صحبتش ماه
سبعتر است و نزد بعضی روایت حدیث هم شرط است و تفصیل این امور مقام وسیع خواهد بود آن است
از دانش و خطابی است امام مرهم جناب را و غرض ازین خطاب هوشیار کردن اوست تا
بیدار شده بداند آنچه باو گفته میشود اسدک الله تعالی فی الدارین ای یاری کند ترا الله
تعالی در هر دو جهان و در آریاد و عالم بدین اشارت بسوی شفقت مصنف بپیمان
سوال بجای بدین بشنود چرا گفت جواب بدان تعلق بدین دارد و بشنود گوش و فعل دل
قوی میشود از فعل گوش سوال بجای بدان بخوان چرا گفت جواب زیرا که تصدو و علم درایت
است زنونان و قرابت سوال باور کن یا شناس چرا گفت جواب یرای انحصار که بدان
ازین هر دو لفظ حضرت سوال بجای بدان علم چرا گفت که مناسب با قبل و بعد میشود جواب تا تحقیق
شروع بعد حصولت معلوم شود که کتاب یزبان فارسی است سوال جمله و مائیه یعنی احدیک
انگورا بخت عربی چرا آوردی جواب زیرا چه زبان عربی پسندترین زبانهاست نزد پروردگار
تعالی پس و عا درین زبان زودی بدرجه اجابت خواهد رسید سوال اسد فعل ماضی است
یعنی مستقبل چرا گرفته شد جواب ماضی که در فعل ما افتد معنی مستقبل از او گرفته میشود چه غرض
ازد و عا تفصیل در سیت باینده سوال البته که فعل مستقبل است چرا گفته جواب برای تناول
که تعبیر ماضی و لایس یکدیگر با اگر اجابت و عا و اسما و واقع گردید و قولی چنین که در حدیث است
بشمار ماضی است نمی آید مگر آنکه انشاء الله ما اسما از لایس ظاهر ماضی که یا شنود است مراد گرفته شود سوال
فی الدارین گفت فی الدارین چرا گفت جواب فی الدارین عام است دنیا و آخرت و ازین پس آسان
را و در دنیا و آخرت است ای دنیا و آخرت که جمله افعال مشحوره برین گفته است سوال
اتصال آنچه هرزه کدام لفظ است چرا است جمع فعل است بکسر فاء سوال فعل چیست
جواب فعل لفظیست ماضی صیغه یزبان است که در لغت آمده بر معنی با انحراف هر یکی

از سه زمانه آینده و گذشته و حال سوال متصرفه کدام لفظ است جواب صیغه اسم
 قائل است از تصرف یعنی برگردیدن کنانی منتفی الارب و آنکه بعضی فرموده اند که بفتح را
 اسم مفعول است از تصرف یعنی گردانیدن از حالی بحالی انتهى بر آنم که از لفظی سندی
 یافته اند یا از دل خود تراشیده اند سوال افعال متصرفه در اصطلاح گرامی گویند
 جواب آنکه از مصدر وی صیغه های ماضی و مضارع و امر و نهی بر آید سوال
 متصرفیت جواب هر لفظی که دلالت کند و ضمناً بر معنی استقبال بدون اشران به
 یکی یا از زمانه ثلاثه او را اسم گویند پس اگر آنچه می بر آورده نشده و از صیغه های می آیند
 و آخر فارسی وی دن یا تن باشد او را مصدر گویند زیرا چه او جای صدور است
 اشتقاق از و صادر میشوند و اگر او خود بر آورده شده است یا احداث بیانی و معنی
 یا بقای داده او مشتق گویند و اگر نه خود بر آورده شده و نه از صیغه های می آیند او را
 جامد خوانند چون رطل و آنچه شیخ وقت رحمه الله تعالی در خلاصه فرموده که اسم بر
 دو قسم است مشتق و جامد و جامد مساوی مشتق است مانند مصدر و غیر آن و آنچه بعضی از فضلا
 در فصول رهبریه نوشته اند که اسم بر دو نوع است جامد که از چیزی بر آورده نباشد و
 مشتق ضدان آنمی اصطلاحی است جدید مخالف اصطلاح قدیم در اصول اکبری می آرد و جامد
 مالین مصدر او اشتقاقی سوال اسم را اسم و فعل را فعل چه نام کردند جواب
 نیز دو کوفیه اسم ماضی است از و علم و شمس یعنی علامت است و این نیز علامت مبری
 خود و نیز و هر دو نام خود است از سبب که یعنی علامت است و اسم هم بر فعل ملوی و غیره می دارد
 که هم است و هم مشتق الیه می شود بخلاف فعل که مستند میشود و پس و فعل را فعل نام نهادند
 نام فعل اولی مصدر است زیرا که او فعل قائل است بهقیقه سوال افعال را مقیده
 بقیه متصرفه کرده جواب پنجان شود و عملیکه چنین باشد که از و اینجا بحث نیست
 چون پیش و علم سوال افعال متصرفه گونه چون اگر دید جواب هر گاه
 معنی فعل بزمانه اشران دارد و زمانه یا گذشته است یا حال یا استقبال

لغات عربی و فارسی در لغت و معنی و در لغت و معنی و در لغت و معنی و در لغت و معنی

پس لاجرم فعل هم بحسب زمانه منقسم بر سه قسم خواهد گردید سوال اول کلام مصنف به مقتضای
 میکند که بر یک از افعال متصرفه سو قسم دارد و پس لازم آمد که ماضی هم سه قسم دارد و پیش
 و مستقبل و حال و همچنین مستقبل همچنین حال و این باطل است جواب مراد پس افعال
 متصرفه است و اینرا در لفظ بطل بر اینی تمثیلی است بر اینی که مقسمه نام است ماضی و مستقبل
 و حال سوال ماضی را در ذکر که چه مقدمه که در جواب است از اینچه زمانه است بقدمت حال
 می بایست که بعد ماضی حال را ذکر کرده مستقبل را ذکر می ساخت جواب پس بعد از آن حال
 توسط است میان ماضی و مستقبل و فهم توسط بدون فهم چنین دشوار است لهذا ماضی
 و مستقبل را اول ذکر کرده حال را ذکر ساخت و هر چه جز این است چه در متفرع است هم
 ازین سه یعنی ماضی و مستقبل و حال سوال مصدر و جاد هم جز این سه چیز است حال آنکه
 ازین سه متفرع نیست جواب مراد از قول مصنف و هر چه جز این سه چیز است از
 مشتقات اند چه امر و اسم فاعل و اسم مفعول و غیره و نیز لفظ متفرع در اینجا مصدر
 و جاد را متفرع نیست سوال متفرع کدام لفظ است جواب همینکه اسم فاعل است از
 متفرع یعنی بیرون آمدن از چیزی که ذاتی منتهی الارب و قول یعنی متفرع یعنی را همینکه
 اسم مفعول است یعنی بر آورده شده استی اختراع است اما ماضی فعل را گویند که دلالت
 کند بر حدث و زمانه گذشته تعلق داده های مفهوم شود از وجود و حدث در زمانه گذشته
 سوال کلمه لم هر گاه بر مضارع داخل شود معنی ماضی پیدا میکند چون لم یضرب ای
 نزد آن یک مرد در زمانه گذشته پس تعریف ماضی برین عنوان مطلق می گویند جواب
 دلالتش بر زمانه گذشته بسیار عارضه دخول کلمه لم است تا باعتبار اصل وضع و مراد از
 تعلق بر زمانه گذشته که در تعریف ماضی معجز است تعلق و معنی است سوال تعریف ماضی
 بر تیس و فهم و روشن و ایشان آنها صاردق می آید چه زمانه ماضی ازینها مفهوم نیست
 جواب عالی آنکه اینها از زمانه ماضی امر عامه می است و در اصل وضع مقترن
 بان بود سوال این چنین افعال را ماضی چه می گویند جواب پس از اینچه زمانه ماضی
 است ای با شمار آنکه توسط است

اسم فاعل است از مضمی یعنی گذشتن و درین فصل هم زمانه گذشته ماضی است پس مناسبت
 مستحق گردید و هرگاه فارغ شد مصنف از تعریف فعل ماضی عنان عویت را به بیان
 حکم او متوجه ساخت و گفت و آخر ادای لام کلمه فعل ماضی یعنی ای بنا کرده شده باشد
 یا نحو ای بدخول عوال مخالفه در عمل تغییر نشود سوال بنی کلام لفظ است جواب
 صیغه اسم مفعول و اصلش بیثومی است و او و یا در یک کلمه بهم آمدند و اول اینها
 ساکن و او را یا کرده و یا را در او شام کرده تا قبل آن را کسره دادند بنی
 شد سوال بنی در اصطلاح گرامر گویند جواب لفظی که آخر او بدخول عوال
 گفته شد در عمل تغییر نشود و معرب شد آن چنانچه گفتند اند

یعنی آن باشد که مقرر قرار
 معرب آن باشد که در بار بار

سوال فعل ماضی یعنی چه شد جواب اول بسبب عدم تحقیق معانی موجوده اعراب
 سوال معانی موجوده اعراب کلام اند جواب فاعلیه و مفعولیه و احصافه جواب
 دوم بناء در فعل اصل است و در اصل حاجت انفسار علیه نیست صریح به از معنی سوال
 فعل ماضی یعنی بر حرکت پرانش با آنکه اصل در بنا سکون است چون بسبب رعایت
 مشابهت ماضی با اسم فاعل و اسم مفعول در وقوع اینها صفت نکره چون حرکت بر فعل
 قائم چنانچه گفته میشود در حرکت کایر فعل قائم سوال مشابهت اسم چنان فعل را انداخته بنا
 خارج کرده جواب هرگاه اسم معرب است باعتبار اصل پس مشابهت با معرب بنام یعنی
 را ضعیف کرد لهذا از اصل بنا خارج شد سوال اصل در بنا سکون چراست جواب
 زیرا چه بنا خدا عاری است و اصل در اعراب حرکت است و در حرکت سکون پس سکون
 در بنا اصل شد سوال از جمله حرکات فحیه را چه برای فعل ماضی خاص کردند جواب
 اول زیرا چه فحیه اشکال حرکت و فعل یا قیاس معنی فعل است که دلالت میکند
 بر صفت نسبت به فاعل و مفعول بنام پس فعل را ضعیف داده حرکت قائم کرد
 جواب دوم فحیه چه انصاف است که الف از دو فحیه پیدا میشود و انصاف پیش از
 باشد پس میان سکون و فحیه مناسبت گردید سوال بر فحیه چرا گفت بضمیر گفت

جواب ضمّه و فتحه و کسره اعم است حرکات ثانی و حرکات مغرب را در فتح و ضمّه
 چراغ القاب حرکات مغرب اند و لهذا چون مشتق مغرب است در بیان حکم او گفته اند
 او مرفوع باشد که چنانچه می آید قلت حروفه او کثرت ای کم باشند حروف آن ماضی
 یا زائد باشند و درین قول تنبیه است تقسیم فعل ماضی بسوی ثلاثی و رباعی **سوال**
 حرکات حروف و کثرت حروف چیست **جواب** حرکات حروف سه حرف است که کم ازین
 فعلی یافته نشد مگر بعد تعلیل و حذف چون قی و حد کثرت حروف شش حرف که زائد
 از شش حرف صیغه یافته نشد **سوال** در کسرت حروف و کسرت حروف و امثال آن زائد
 از شش حرف هستند **جواب** درین باب اقباب زیادتی تشبیه و جمع و غیره نیست در صیغه
 واحد مذکر غائب ماضی هر قدر حروف کم باشند همان اقباب دارند مگر بعروض استثنای آن
 بنا بر فتحه یعنی در همه حال آخر فعل ماضی مفتوح باشد مگر بعروض عوارض که درین هنگام
 فتحه نخواهد ماند همچو فعلی که او جمع آوردند بنا سبب او لام کلمه را ضمّه دادند درین قیاس
 امشاکه دیگر که تفصیل آنها می آید چون فعل فعل فعل فعل ای کرد آن یک در زمانه
 و هر سه صیغه اول ثلاثی مجرد است و صیغه رباعی مجرد است **سوال** براسه ثلاثی
 مجرد سه صیغه چه آورد **جواب** فاء ثلاثی مجرد مفتوح می شود زیرا چه ابتدا بسکون
 جائز نیست و فتحه اخف حرکات است و لامش هم مفتوح است چنانکه گذشت و بین آن مخ
 میشود تا لام نیاید التماسی ساکنین درش فکلت ای وقت اتصال ضمیر باز مرفوع بسبب
 سکون لام و حرکت سه قسم است فتحه کسره ضمّه سپس ایراد سه صیغه تنبیه است برای
 معنی که ثلاثی مجرد سه قسم است مفتوح العین کسور العین مضموم العین لیکن مفتوح العین هم
 مستعمل است و هم موزون آن و مضموم العین و کسور العین خود مستعمل نیست بل موزون آن
 چون کوم و سمیع و تقدیم مفتوح العین بنظر خط است **سوال** برای رباعی مجرد یک
 چه مقرر کرد زید **جواب** فاکه مقرر خواهد بود برای تقدیر ابتدا بسکون و فتحه و ضمّه
 است و آخر کلمه مفتوح خواهد بود و چنانچه گذشت و فتحه لام اولی برای آنست که سکون

طی نسوبه یکتا بنویسند دست که از این بوش انشراح و غیره در رباعی که نسوبه است باره امانه

مستخدم القاموس الثانی ساکنین است با اتصال خمیر در فرج بار و قوتها ضعف حرکات است و سکون
 بین برای کراهت توالی اربع حرکات در کلمه واحده و هر گاه فارغ گردید صنف
 از میان موزون به خواست که موزون را بیان کند پس گفت بطریق لف و نشر مرتب
 چون ضرب موزون فعل مفتوح الین ای زد آن یک دروزانه گذشته صحیح موزون فعل مکتوب الین
 ای شنید آن یک دروزانه گذشته گویم موزون فعل مضموم الین ای بزرگ شدن یک دروزانه
 گذشته قهتر موزون فعل ناقص ای برانگیزت آن یک دروزانه گذشته سوال نزد صرفیان وزن چیست
 جواب را بر کردن لفظی یا لفظ دیگر در حروف و حرکات و سکات و اول را موزون و ثانی
 را موزون به خوانند و آنچه در شرح تحقیق گفته نوشته که اول را موزون به گویند و ثانی
 را موزون انشی زنده قلم است سوال حرور اصلی در اصطلاح چیست جواب حرفیکه
 در جمیع گردانوسای کلمه قهتر عدم مانع مثل قلب و حذف یافته شود و در موزان شراب
 فاعلان و لام افتد اصلی است و زانکه صد آن چون قهتر موزون انشیل و صداد و اول
 اصلی است و یا زانکه دست سوال صرفیان برای اقیانیا میان حروف اصلی و زانکه فاعل
 و بین و لام را چه خاص کردند جواب نیز آنچه در کتاب است و علتش و وسط قهتر
 میان موزان و کلمه حروف سه گانه نیست و در فعل حروف هر سه مخارج و افع اند که فاعلیت
 و بین از طریق و لام از وسط سوال این ترتیب خاص را چه اختیار کردند تلفظ یا تلف
 یا تلف یا قلع را چه همین نکردند جواب نیز آنچه در فعلی غالی از معنی گردون که معنی فعل
 است نیست بخلاف ترتیب دیگر که تلف معنی خاص دارد و یونانی اهل اند پس این معنی
 معنی مخرج این ترتیب گردید و برای این ترتیب و طریقهها اگر چه میان حروف هر سه مخارج
 باشند ترک کرده شد هر انند قلب سوال کلمات عرب در معنی موقوفه اند حاجت
 بقرار داد حروف اصلی چیست جواب اصحاب تصحیح الفاظ بمعنی حال است پس ضرورت
 قرار داد حروف اصلی تا اقیانیا اصلی و زانکه دوستی زود خواننده آنکه برای فاعل

<p> لغت ای در علم الفقه است چیست است </p>	<p> در علم الفقه است چیست است </p>
---	---

افتد اورا فاعله و آنکه بر این افتدان را عین کلمه فاعله بر ابرام افتد از لام کلمه گویند
و در رباعی آنکه بر ابرام اول افتد و بر لام اول و پنجمه بر ابرام دوم افتد آن را
لام دوم خوانند سوال در موزون هر رباعی چه لام، انکر کردید جواب نیز چه
موزون بر رباعی بز یادتی حرفی پیدا خواهد شد و زیارتی حق آنرا کلمه است و آنرا کلمه
لام است پس لام مکرر کرده شد اما استقبال فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و بزمانه
آینده تعلق دارد ای مفهوم خود زانو پیدا شدن کاری بزمانه آینده سوال
چنین فعلی را استقبال چرامی گویند جواب نیز آنچه استقبال یکسرا است و استقبال یعنی
پیش آمدن کذافی الصراح و درین فعل هم زمانه آینده ما خود است پس مناسبت متحقق گردید
سوال تعریف مستقبل بر امر صادق می آید پس منع نشد جواب مراد از حدث اخبار حدث
است نه انشای آن و در امر انشای حدث است نه اخبار آن سوال تعریف
مستقبل بر ماضی که مدخول حرف شرط باشد صادق می آید چون ان ضربت ضربت
جواب دلالت همچو ماضی بزمانه آینده بسبب عارضه دخول حرف شرط است بحسب
وضع و مراد از تعلق بزمانه آینده که در تعریف مستقبل معتبر است تعلق وضعی است و هرگاه
فایغ شد مصنف از تعریف فعل مستقبل توجیه کرد و سویی بیان تکلف پس گفت و آنرا ادای
لام کلمه فعل مستقبل مرفوع اعی رفع داده شده و در اختیار لفظ مرفوع ایاء
است بآنکه فعل مستقبل معرب است ای مختلف میشود باختلاف عوامل مختلفه
در عمل سوال عامل رافع فعل مستقبل کدام است جواب عامل مضموعی ای خاصه
بودن اوله عوامل ناصبه و جازمه و انیست قول اکثر کوفیهین و تزد بعضی از اعرابین
رافع او و توجع او موقوف اسم فاعل است سوال معانی موجه اعراب است
فاعلیت و مفعولیت و اصناف در فعل مستقبل منقول اند پس وجه معرب بودن نشن
بهیت جواب مشابهت مابین آن با اسم فاعل ای در حد حروف و حرکات و سکنات
و دخول لام تاکید هر دو چون ان زیداً یکقوم وان زیداً القاکم منقول هر دو
صفت مکرر چون نرسد بر تامل بجزایب و هرث بر جل صغایب فاعله الثاب

حرکت معرب رفع و نصب و جرست و تس فرار از اجکت برغ نامیدند که لهذا بهرین وقت
 تلفظ او مرتفع و بلند میشود و نصب را نصب آنان گویند که وقت تلفظ او بهر دو لب بر
 حال خود نصب و قائم می باشند بعد از آن گویند که وقت تلفظ اولب زیرین بخوبی
 میشود و آفتاب هر کات منی خم و مستقیم و کسرت و فتح را ضم نامیدند بسبب حصول او
 بضم هر دو لب و فتح را فتح بسبب افتتاح دهان وقت تلفظ او و کسرت را کسرت بسبب کسرت
 لب زیرین وقت تلفظ او و فتح و کسره اعم است حرکات معرب و منی را اگر بارض
 استثنای است از بودن آخر مستقیم بر فون یعنی آخر فعل مستقیم بهر حال مرفوع
 خود بگویند مثل قول عالم جازم تا نصب که درین هنگام مدخ نخواهد ماند چون کن ضربت
 ولم يضرب و قلامه تقارانی گفته که مضارع باون ضمیر مع مؤنث منی است چهار که معرب
 بود و کسرت بسبب مشابهت تامه بود که با اسم فاعل میباشند و هرگاه فون ضمیر معرب باشد
 که القاش خاصه فعل است متصل گردد به ترجمع بجانب تعلقه گردید پس باصل خود که با است
 راجع خواهد شد و مضارع باون تا که تعلقه و تعلقه غیر منی است بسبب شدت اتصال او
 که بهر که چه کلمه گردید است پس اگر اعراب منی فون داخل شود و لازم می آید و فعل عربی
 در وسط کلمه و اگر در فون آید لازم آید اعراب منی زیر آنچه فون حرکت و مکه حروف است بسبب
 فقدان معانی چه اعراب منی است چون فاعل و مفعول و متعلق و متعلق ای خواهد که در
 یک در زمانه استقبال و صیغه اول ثلاثی است و صیغه رابع رباعیت سوال ثلاثی
 را آن صیغه اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم
 مضموم بر مضموم العین و کسور العین خود متصل نیست بلکه موزون او متصل است و مفتوح
 مضموم بر مضموم است و حال بعد بیان موزون به بیان موزون میفرماید تیر تیر تیر تیر
 ماضی چون یضرب بر وزن فعل کسور العین ای خواهد شد آن یک در زمانه آینده
 ماضی بر وزن فعل مفتوح العین ای خواهد شد آن یک در زمانه آینده بخاتم
 بر وزن فعل مضموم العین ای بزرگ خواهد شد آن یک در زمانه آینده و بیشتر
 بر وزن فعل ای خواهد بود بر انجخت آن یک در زمانه آینده اما حال فعلی را گویند که

ولایت کند بر حروف و زما که موجوده لغات دارد و صیغه حال هم صیغه استقبال است مانند فعل
ای میکنند آن غیره بر زمانه حال و قسم علیه پس آخر او مرفوع است مگر با عرض همچو آنچه پیشتر
استقبال سوال صیغه صیغه است با ای صیغه در لغت معنی از در بولیه انداختن است لغت
بعضی الشرح و تیز صیغه یعنی اصل است گفته میشود بدون صیغه که تیز یعنی از اصل برگشت
گذانی متقی الارب و در جمله این حرف عبارت است از بیانی که حاصل شود و کلمه را تیز تیب با
حرف مع حرکات و سکونات سوال در حق که امر است از تقی ترتیب حروف و سکونات
جواب با قیاب اصل او زیرا چه اصلش رذوق است سوال در اذوق سکونات کجا اندیک
سکونات جواب مراد از سکونات نفس سکون است نه تمد و سکون سوال کلمه همچو راسته
تشبیه است و میان تشبیه و تشبیه به مخالفت ضرورت و در اینجا صیغه حال هم صیغه استقبال است
جواب افتاد در لغت است و تقاریر در معنی این قدر تیز نمیشود برای تشبیه کانیست و اگر تیز
کنی بدین قدر که تشبیه در معنی واقع شده است بلکه در لغت نیز چه صیغه عبارت است از بیانه
لفظی و در لفظ اتحاد نفس است پس چگونه تشبیه راست آید در نفس باید کرد که البته تشبیه بیان هر دو
لفظ است اما هر دو لفظ با قیاب معنی تقاریر دارند و این قدر کافیت سوال چهارم برای حال
صیغه علیحد و وزنی جدید موضوع کردند چون اسپانیا زیرا چه زمانه امر است نقضی و تهمید و تهمید
اورا قرار و ثبات و زمانه حال در حقیقت امر است اعتباری لهذا از پایه اعتبار ساقط کرده و معنی
مستقبل کردند سوال و زمانه حال قبل وجود و تهمید و مستقبل بود و بعد انقضای خود را ضعیف گردید
پس مناسبی بهر دو دارد و الا کدام وجه است که صیغه حال را تابع مستقبل کرد و نه تابع
ماضی چون اسپانیا پس آنکه صفت استقبال هر زمانه حال را قبل وجودش ثابت شده است
و هنوز صفت نقضی او را ثابت شده است لهذا انقضای آن ثابت خواهد گردید لهذا تابع
مستقبل کردند و هر یکی ازین ماضی و مضارع چهارده کلمه بیرون می آید مضارع فعلیه است
که دلالت کند بر حدث با اقران بزمانه حال و آینده چون غیر با می نیزند یا نحو اینها

در تمام کلمات که در این کتاب است
در تمام کلمات که در این کتاب است
در تمام کلمات که در این کتاب است

آن گیرد و در زمانه حال و استقبال پس صحیح است مضافه مشترک است میان حال و استقبال
 چنانچه علامه نقاشانی اختیارش نموده و نیز در بعضی در حال حقیقت است و در استقبال مجاز
 و نیز در بعضی بر عکس آن سوال بر تقدیر استراک او تعریف فعل بر و صادق نخواهد آمد چه در
 فعل اقتران به یکی از ازمته ثلثه معبر است و در مضارع دوزمانه شده جوایب در دوزمانه
 یکی هم موجود است سوال این فعل را مضارع چنانچه نام نهادند جوایب مضارع بکسر اسم
 فاعل است از مضارعت یعنی مانند شدن کذا فی الصراح و فعل مضارع مشابهت با هم فاعل
 چنانچه گذشت سوال مصنف چهارده کلمه گفت چاره همیشه چرا گفتت جوایب ثابت است
 شود به تصریح بر وضع چون که قید وضع در تعریف کلمه معبر است تشبیه مضارع را فاعل هم
 میگویند از غیر یعنی باقی ماندن کذا فی الصراح و زمانه اش هم باقی است یعنی تا وقت تکلم

گذشته است سه از آن مرده که غائب راست ای واحد و تشبیه و جمع و سه از آن مرده است

غائب راست ای واحد و تشبیه و جمع و سه از آن مرده که حاضر است ای واحد و تشبیه و جمع و

سه از آن مرده است حاضر راست ای واحد و تشبیه و جمع سوال نظر مرعی خاص دلالت میکند

بر آنکه هر یک از صیغهای مذکور خصوصیت یعنی واحد دارد و حال آنکه بعضی از این صیغها مشترک اند همچو

فعل که مشترک میان واحد و مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و مؤنث مذکر گذشته است میان تشبیه مذکر

حاضر و تشبیه مؤنث حاضر جوایب لفظ مرده را اینجا زاده است برای حسن کلام و در آن مر

حکایت نفس شکم راست و در آن و یاد لفظ حکایت و نفس اشعار است بآنکه باین دو صیغه

شکم نفس حکایت میکند و غیر میداند آنچه در دل او است و در اول همیشه حکایت نفس شکم و صدان

یعنی اول جمع و واحد کذا فی الصراح مذکور مؤنث یکسان است و در دوم صیغه حکایت

نفس شکم تشبیه و جمع مذکور و مؤنث یکسان است این چاره همیشه گردیدند و تجانس مقتضای آن

بود که هر دو همیشه هم در اقسام فاعلی شده چرا که فاعل یا غائب است یا فاعل یا شکم و هر یک

یا مذکر یا مؤنث است پس قسم شد و هر یک از این شش یا واحد یا تشبیه یا جمع همیشه در هر گاه که اول

<p>حکایت نفس شکم راست و در آن و یاد لفظ حکایت و نفس اشعار است بآنکه باین دو صیغه شکم نفس حکایت میکند و غیر میداند آنچه در دل او است و در اول همیشه حکایت نفس شکم و صدان یعنی اول جمع و واحد کذا فی الصراح مذکور مؤنث یکسان است و در دوم صیغه حکایت نفس شکم تشبیه و جمع مذکور و مؤنث یکسان است این چاره همیشه گردیدند و تجانس مقتضای آن بود که هر دو همیشه هم در اقسام فاعلی شده چرا که فاعل یا غائب است یا فاعل یا شکم و هر یک یا مذکر یا مؤنث است پس قسم شد و هر یک از این شش یا واحد یا تشبیه یا جمع همیشه در هر گاه که اول</p>	<p>حکایت نفس شکم راست و در آن و یاد لفظ حکایت و نفس اشعار است بآنکه باین دو صیغه شکم نفس حکایت میکند و غیر میداند آنچه در دل او است و در اول همیشه حکایت نفس شکم و صدان یعنی اول جمع و واحد کذا فی الصراح مذکور مؤنث یکسان است و در دوم صیغه حکایت نفس شکم تشبیه و جمع مذکور و مؤنث یکسان است این چاره همیشه گردیدند و تجانس مقتضای آن بود که هر دو همیشه هم در اقسام فاعلی شده چرا که فاعل یا غائب است یا فاعل یا شکم و هر یک یا مذکر یا مؤنث است پس قسم شد و هر یک از این شش یا واحد یا تشبیه یا جمع همیشه در هر گاه که اول</p>
--	--

صیغه جکایت نفس شکم مشترک است میان واحد مذکر و واحد مؤنث و دوم صیغه ایشان
 مشترک است میان تثنیه و جمع مذکر و مؤنث این دو صیغه را بجای شش صیغه اش
 تصور باید کرد و چون جمله شش صیغه ایشان و صیغه ایشان را شمار کرده چهار ساقط کرده شایب
 از تثنیه و بعد از اسقاط چهار چارده باقی اند سوال فعلها مشترک است میان تثنیه مذکر و مؤنث
 و تثنیه مؤنث حاصلین مصنف را قی با بیت که بخارجی آورده و سیزده صیغه قرار می داد

پنجاه صاحب فصول کرده است چهار اسپه را سی تخیل قسم کرده ذکر کرده و هر یکی را این نامی
 و صیغه هر دو گویند است معروف است که آن را معلوم الفاعل نیز گویند و مجهول که آن را ماضی
 عالم نیز نامند نیز مانند سوال معروف و مجهول و مجهول و مجهول است و چون این نام نهادند جواب
 معروف فعلی است که نسبت کرده شود بسوی فاعل عملی باشد چون ضرب زید یا خنجر چنان عملی
 و چون معروف در لغت معنی شناخته شده است و فاعل این فعل هم شناخته شده اند از او معلوم
 نام نهادند و مجهول فعلی است که نسبت آن به فاعل نکره شود و ل مفعول خواه عملی باشد
 چون خلق العالم یا خنجر چون عملی و هر گاه معنی مجهول بحسب لغت تا دانسته شده و فاعل این
 فعل هم ندانسته شد پس او را مجهول نامیدند و هر یکی از این ماضی معروف و مجهول بر دو گونه است

اثبات و نفی سوال اثبات مصدر است یعنی ثابت کردن و نفی مصدر است یعنی دور
 کردن پس فعل را چگونه اثبات و نفی خوانند گفت جواب اینجا اثبات یعنی مثبت است
 و نفی یعنی منفی سوال مثبت صیغه و منفی صیغه جواب مثبت فعلی است که معنی مصدری
 آن بمنسوب الیه مقارن و ثابت باشد چون ضرب زید یا خنجر و منفی فعلی است که معنی
 مصدری آن بمنسوب الیه مقارن و ثابت نباشد بلکه دور کرده شده باشد نحو ماضی زید
 ای نزد زید بچیت اثبات فعل ماضی معروف فعلی کرد آن یکروز زمانه
 گذشته صیغه واحد مذکر غائب بچیت اثبات فعل ماضی معروف فعلی کرد آن
 دو مردان در زمانه گذشته صیغه تثنیه مذکر غائب بچیت اثبات فعل ماضی معروف فعلی
 کرد آن همه مردان در زمانه گذشته صیغه جمع مذکر غائب بچیت اثبات فعل ماضی معروف فعلی
 آن یکروز در زمانه گذشته صیغه واحد مؤنث غائب بچیت اثبات فعل ماضی معروف فعلی کرد آن دو زمان

در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائب بحث از فاعل بلام سنان کرده آن همه زمان
در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائب بحث از فاعلت بیع تا کردی تو یکبار در زمان
گذشته صیغه واحد مذکر حاضر بحث از فاعلتا کردید شما و مردان در زمان گذشته صیغه
تثنیه مذکر حاضر بحث از فاعلتا کردید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر حاضر
بحث از فاعلتا یکسر تا کردی تو یکبار در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث حاضر بحث
از فاعلتا کردید شما و زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث حاضر بحث از فاعلتا تثنیه
فون کردید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث حاضر بحث از فاعلتا یقین تا
کردم من یکبار یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مذکر و مؤنث
بحث از فاعلتا کردیم ما و مردان یا و زنان یا ما همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته
صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث
پیراهنم کرده جواب زیرا که زمانه ماضی مقدم است بر زمانه حال و استقبال سوال
غائب ما یا حاضر چه مقدم کرد جواب زیرا چه غائب مقدم است و حاضر موجود و عدم
مقدم است بر وجود و بسبب زمان سوال حاضر را بر متکلم چه مقدم کرد جواب بسبب
تثنی صیغ حاضر سوال مذکر را بر مؤنث چه مقدم کرد جواب بسبب شرافت مذکر که کمال
عقل و دین است سوال در فاعل الف چرا از مذکر ده شد جواب الف علامت تثنیه
و ضمیه فاعل است سوال الف علامت تثنیه و ضمیه فاعل چرا مقرر کرده شد جواب الف علامت
لیدر هر دو که ضمیر مرفوع مفضل تثنیه است سوال در فاعل او چرا از مذکر ده شد جواب
او ضمیر مرفوع مذکر و ضمیه فاعل است سوال او چرا علامت جمع مذکر و ضمیه فاعل مقرر
کرده شد جواب تا در الف است که بر سوال بود کدام لفظ است موافق قیاس بود است
که مرفوع است چه غائب اصل بود است بسبب اجتناع و در او نظر اتحاد و خروج
او و ضمیر که هر دو تثنیه هستند بجای یک و او ضمیر را آوردند سوال در هر دو که تثنیه است
بچرا شد جواب بسبب متابعت جمع سوال هم کدام لفظ است جواب ضمیر بیست
بیزت و او سوال با ضمیر و الف میکنند بر زبان و هم پس چرا الف و او را در تثنیه جمع

خاص کردند برای این دلالت جوابی که در این باب در زبانت حروف علت اند
سوال در فعلوا لام را ضمه چرا دادند جواب اینست بحسب مناسبت و او سوال در
چرا ایم را ضمه ندادند جواب اینست حرف ما قبل و او نیست چرا که اصلش ریمواست
یا را بسبب فتحه ما قبل بالف بدل کردند و الف با جماع بنا کنین مخدش نشد پس ما قبل و او
یاست و آن مضموم است و بعدا حلال نمودند و همان صمد تقدیری کفایت کرده شد
سوال در سیا با وجود یافتن فاعله چرا یاء الف نکردند جواب اگر الف نمی کردند
مشابهت با واحد میشد سوال در یاء و نا قبل و او نیست چرا که اصلش ریمواست
پس چرا و را جهت مناسبت و او ضمه دادند جواب اینست بخاطر مناسبت
و او نیست بلکه ضمه یاست که جهت لزوم خروج از کسره سوئی تیره ضمه یازا نقل کرد و بعدا
دادند بعد سلب حرکت ضما و یاء را جهت اجتماع مساکنین حذف کردند سوال در فعلوا و
امثال آن بعد و او جمع الف چرا می نویسند جواب تا فرق شود میان و او جمع و او عطف
چون حضور نقل سوال عکس چرا نکردند جواب بر تقدیر عکس لازم می آمد فصل میان حرف
عطف و سطوف سوال برای فرق هر دو حرف دیگر اسوای الف چرا مقرر نکردند جواب
اول در حرف شمی اول نظر بر الف افتاد چون آن را اگر تمسح است حرف دیگر نام
جواب و و هم لاین زیادت حروف علت اند و خفیف ترین آنها الف است پس
از زیادش انسیب دانسته شد سوال در فتوحات با چرا از آن ذکرده شد جواب تا دلالت
کند بر تانیث فاعل زیرا چه تا ساکن علامت مؤنث است سوال تا چرا علامت
مؤنث قرار دادند جواب مؤنث در پیدایش به نسبت مذکور مرتبه دوم است که
از آدم علیه السلام حوا بیاها السلام پیدا شدند و تا نیز از مرتبه دوم است چرا که خرج آن
القیمت و آن مرتبه ثانی است به نسبت حلق و او تقدیر مناسبت کافیت سوال
در شخصیت تا برای این معنی که علامت مؤنث قرار داد و زائد کرده شود و
دیگر حروف همچو سین و غیر هم از خرج ثانی هستند جواب در تا از جمعی دیگر است
یعنی مبدل شدن آن از حروف تدوین که در زیادت اصل اند چون اشکر که در اصل

بود از باب افعال یا در آن کرده تا در تا ادغام کردند سوال این تا که علامت مؤنث است
 ساکن چرا گردید جواب تا تالی الربح حرکات لازم نیاید و تیر فصل بسبب دلالت بر حدیث در
 نسبت سومی فاعل و نسبت سومی زمان ثقیل است پس سکون تا مناسب اوشد سوال
 در ضلالت الف و تا از که رسید جواب الف علامت ثنثیه و ضمیمه فاعل است و تا علامت مؤنث است
 چنانچه گذشت سوال از فعلن تا فعلنا لام را ساکن چرا کردند بآنکه آخرها مضی مفتوح می باشد
 جواب سا ناچار حرکت بی در پی در تلفظ که بیشتر از کلامی با حرکت جمع نشود که این کرده است
 سوال نون فغان را ساکن میکردند جواب این نون علامت جمع مؤنث است و علامت
 شئی تغییر را پذیرد سوال اگر مین گنید ساکن میکردند تا هم تالی الربح حرکات لازم نمی شد
 جواب این تالی الربح حرکات از آوردن نون پیدا شد و ساکن آن بسبب آنکه
 علامت است ممکن نشد پس قریب اورا که لام است مانع گرفته ساکن کردند سوال
 در فعلنا چار حرکت بی در پی جمع شده اند جواب تا را حرکت بسبب الف و او در تا تاج
 ساکن لازم نیاید پس او در حکم ساکن است زیرا چه در اصل واحد ساکن بود سوال
 در ضربت چار حرکت بی در پی جمع شدند جواب کات ضمیر مفعول است و انقال او توسط
 ندارد پس این لفظ بجز کلمه واحده نیست سوال در هر چه چار حرکت جمع شد
 جواب اصلش هر آنچه بود برای تصراف را دور کردند سوال در فعلن چرا تا را که
 علامت تانیث بود و حذف کردند فاعلن چرا نگفتند جواب اجتمع دو علامت تانیث
 یکی تا دوم نون لازم نیاید که این ثقیل است و اگر اکتفا بر تا میکردند التباس بود احدی مؤنث
 فاعل می شد و اگر لام را ساکن کرده تا را متحرک میکردند التباس بیدیکدیگر می
 می شد سوال در جلیات که جمع جمعی است دو علامت تانیث جمع شدند جواب چونجا
 و علامت تانیث یکی را که بدل است از الف جمعی دوم تا از یک جنس است پس
 ثقیل نشد و در مسلمات که جمع مسلمه و در اصل مسلمات بود دو علامت تانیث
 از یک جنس یعنی تا جمع می شد نه لفظا گروه پیدا شده یکی در حذف کردند سوال

علامت تانیث است و در جلیات که جمع جمعی است دو علامت تانیث جمع شدند جواب چونجا
 و علامت تانیث یکی را که بدل است از الف جمعی دوم تا از یک جنس است پس
 ثقیل نشد و در مسلمات که جمع مسلمه و در اصل مسلمات بود دو علامت تانیث
 از یک جنس یعنی تا جمع می شد نه لفظا گروه پیدا شده یکی در حذف کردند سوال

الف جنلی بیاید ابدل شد جواب زیرا چه اگر بدل بشکند و ذلالت در حال جمع باجماع بر ما بین
می افتاد و حذف آن جنبه لزوم هم آن جائز نیست پس ضرورتاً بدل کرد و ند چون با
ست از او و لهذا با بدل شد سوال و مسلمان هم اگر تار باقی نماند استند دو علامت
از یک جنبه نبودی جواب فعل نقل است از اسم سبب و ذلالت آن بر حدت و نسبت بودی
فما عمل و نسبت نبودی زمان بجمالت اسم لهذا اجتماع دو علامت مطلقاً در فعل ممنوع شد سوال
لن چگونه علامت جمع مؤنث است جواب وزن بر طین ذلالت میکند که ضمیه جمع مؤنث است
سوال در فعلت تا چه از آمد شد جواب ضمیه واحد مذکر مخاطب و فاعل فعل است سوال
این تار حرکت چه دادند جواب تا مشابیه نشود و با واحد مؤنث فاعل سوال فمجراد دادند
جواب اول زیرا چه تا می انت که ضمیه مرفوع منقل واحد مذکر مخاطب است مفتوح است
جواب دوم فمجراد مناسب همان مذکرت که فاعل و ذوق می شود سوال ضمیه هم فاعل
می شود جواب ضمیه قویست و تکلم هم قویست چه صمد و کلام از دست پس ضمیه مناسب تکلم
شد زیرا که قوی را قوی دادن اولی است پس اگر در واحد مذکر مخاطب هم تار از ضمیه می دادند
التباس می شد سوال ضمیه مذکر حاضر و ضمیه مؤنث حاضر یک صیغه چه اقرار داده شد
تو آنچه زیرا چه به نسبت مفرق قلیل الاستحسان است سوال پس التباس لازم آمد جواب
بسیب قلت استعمال این التباس هم قلیل است لهذا اقبیار آن نگذرد و وجه شمار کردن این
صیغه در جای از سایرین معلوم شد که سوال در نسبت قبل الف تثنیه میم را چرا از آنکه کردند
چون ای التباس نشود و بافت اشباع که بسیب در از کردن تثنیه پیدا میشود سوال
در ضمای با بیست که حرف دیگر زاده شده والا التباس با الف اشباع لازم می آید
جواب مهمات از این بین بعد الوقوع میشود که با ضمای بیست نباید ساخت و شایخ محقق رح
جواب داده که در ضرب و ضرب با تقریب ذکر مرجع فرق حاصل است چون زید ضرب و زیدان
ضرب با جمالت مخاطب که مرجع مذکور نمی شود بین او و ما می گوئیم که فرق در مخاطب هم حاصل است
درین طور که ضربت انت و ضربت انما فی فم سوال میم را خاص کردند چرا حرف و بیاید

در ضمای با بیست از این بین بعد الوقوع میشود که با ضمای بیست نباید ساخت و شایخ محقق رح

اول آنکه در جواب برای مناسب است اما که ضمیر مرفوع مفصل تشبیه مخاطب است سوال
 در آنجا میم را چرا زائد کردند مرفوعش انت است جواب برای موافقت با که میم
 بر آن آورده شد چنانچه گذشت سوال در فعلتا و فعلتم و فعلتن تا را چرا ضمیدند جواب
 زیرا که تا ضمیر فاعل است و فاعل مرفوع میشود پس ضمید مناسب شد حرکت
 فاعل را که شفع است سوال در فعلت و فعلت چه اتار اضمه ندادند جواب برای نون
 پس تا واحد شکم سوال در معانی میم را چرا زائد کردند که اینجا التباس با الف تیسع هم نیست
 جواب میم نال کرده شد تا موافق شود به تشبیه خود سوال اگر میم زائد است علامت جمع دیگر
 کدام بودست جواب علامت جمع دیگر نیز نیست زیرا که اصل فعلتم فعلتم بود و او در طرف افتاد
 و ما قبل او ضمیر است و او را حذف کردند و ضمیر را و چه نماند حذف نمودند و هنگام اتصال ضمیر
 چون او در طرف نافتاد عاده آن میشود و نحو فعلتموه سوال در فعلت تا چرا زائد کرده شد
 جواب دل است بر انت و ضمیر واحد مؤنث مخاطب و فاعل فعل است سوال تا را کسره
 چرا دادند جواب اول زیرا که تا انت کسور است جواب دوم کسره مناسب نشان
 مؤنث است که منسوب و تحت است جواب سوم کسره جز ریاست و یا علامت مؤنث است
 در ثانی سوال در فعلتن نون را تشدید از کجا رسید با آنکه نون علامت جمع مؤنث است
 بچون نون ضمیر جواب هر گاه در تشبیه میم زائد نشد و جمع هم زائد کرده شد تا موافق تشبیه
 شود پس اصل آن فعلتن شد و میم و نون قریب فخرج بودند لهذا میم را نون کرده در نون
 اوقام کردند سوال در فعلت تا از کجا رسید جواب ضمیر واحد شکم است و حرفی الحروف انا
 قابل زیادت است جهت التباس با صحیح دیگر چه اگر الف را زائد میکردند با تشبیه مذکور
 فائز التباس می شده اگر نون را زائد میکردند با جمع مؤنث تشبیه می شد پس تا را احتیاجا
 کردند زیرا که در خواست او چون همیشه واحد بزرگ حاضر و غیره تا زائد کرده شد
 سوال اگر تا را زائد کنند التباس بچیزی نخواهد شد جواب کسرت استعمال و جدا کردن
 حکایت نفس تشبیه از تطویل صحیحش گردید سوال تا را اضمه چرا دادند جواب میم تا ضمیر

فَاعِلٌ سَمٌّ وَفَاعِلٌ مَرْفُوعٌ يَشُوْدُ بِسَ صَمِيْمَةٌ سَمٌّ مَرْكَبٌ فَاعِلٌ رَأْسُ سَوَالٍ وَفَاعِلٌ نُونٌ
 كَمَا يَسِيْدُ جَوَابِ اِيْنِ نُونٍ مَأْخُوْذَةٌ سَمٌّ اَلْعَيْنُ كَصَمِيْمٍ مَرْفُوعٌ مَعْ كَلِمَةٍ اَلْوَيْسُ سَوَالٍ اَلْعَيْنُ جَوَابُ
 كَرْدَةٍ فَجَوَابٌ تَائِبٌ لِنُفُوْدِ فِعْلِنِ سَوَالٍ عِلْسٌ جَوَابٌ تَائِبٌ لِنُفُوْدِ اَلْوَيْسِ
 بِرَكْرِتٍ مَعْنَى زِيْرٍ اَمْعَى فَعْلَانُ كَرْتٌ اَدْرَا اَلْمَعْنَى فَعْلَانُ اَعْلَانُ اَعْلَانُ بَرْتِنِيْدُ يَشُوْدُ جَوَابٌ فَعْلَانُ
 اَعْلَانُ بَرْتِنِيْدُ يَشُوْدُ سَوَالٍ دَرِ صَيْغَةٍ مَفْرُوْدٍ مَعْ كَلِمَةٍ مَرْكَبَةٍ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ
 پِيْدَا جَوَابِ اَلتَّبَاسِ قَلِيْلٌ سَمٌّ وَبِرَايِ رَفْعِ اِيْنِ اَلتَّبَاسِ قَلِيْلٌ مَشَاهِرَةٌ كَا فَيْسُ اِيْرَ اَكْرَهٌ مَعْ كَلِمَةٍ
 اَكْرَهٌ اَوَّلٌ مَشَاهِرَةٌ يَشُوْدُ اَوَّلٌ مَشَاهِرَةٌ يَشُوْدُ اَوَّلٌ مَشَاهِرَةٌ يَشُوْدُ اَوَّلٌ مَشَاهِرَةٌ يَشُوْدُ اَوَّلٌ
 كَمْرَسٌ اَعْبَارٌ نَدَاةٌ وَبِيْنِ وَجُوْهٍ دَرِ صَيْغَةٍ دُوْمٌ مَعْ كَلِمَةٍ تَشْبِيْهِ وَجَمْعٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ
 سَوَالٍ بِيْنِ تَقْدِيْرِ رَايِ مَعْ كَلِمَةٍ دَرِ صَيْغَةٍ قَرَارٌ دَاخِلٌ حَاجَتٌ يَشُوْدُ بِلِكْرٍ يَكْ صَيْغَةٍ كَافِيٌ اَبُوْدُ اَوَّلٌ مَشَاهِرَةٌ
 وَفِيْهِ اَلتَّبَاسُ اَلزَمِيٌّ اَدْبُ جَوَابٍ اَدْبُ اَلتَّبَاسُ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ
 اَصْلٌ اَلتَّبَاسُ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ
 سَوَالٍ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ
 اَعْلَانُ اَعْلَانُ اَعْلَانُ اَعْلَانُ اَعْلَانُ
 دَعْمٌ اَلتَّبَاسُ سَبِيْرٌ اَعْلَانُ اَعْلَانُ اَعْلَانُ اَعْلَانُ اَعْلَانُ
 لَفْظٌ تَشْبِيْهِ سَمٌّ اِيْرَ اَكْرَهٌ اَبُوْدُ اَوَّلٌ مَشَاهِرَةٌ يَشُوْدُ اَوَّلٌ مَشَاهِرَةٌ يَشُوْدُ اَوَّلٌ
 نَاصِيْحَةٌ مَعْرُوْفٌ اَبُوْدُ اَوَّلٌ مَشَاهِرَةٌ يَشُوْدُ اَوَّلٌ مَشَاهِرَةٌ يَشُوْدُ اَوَّلٌ
 دَهٌ دَرِ دَوْحَالٍ اَعْلَانُ اَعْلَانُ اَعْلَانُ اَعْلَانُ اَعْلَانُ
 اَمَّا اَكْرَهٌ اَبُوْدُ اَوَّلٌ مَشَاهِرَةٌ يَشُوْدُ اَوَّلٌ مَشَاهِرَةٌ يَشُوْدُ اَوَّلٌ
 فَعْلٌ اَعْلَانُ اَعْلَانُ اَعْلَانُ اَعْلَانُ اَعْلَانُ
 اَصْلٌ سَمٌّ وَجَمْعٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ
 وَجَمْعٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ مَرْكَبٌ
 يَشُوْدُ اَوَّلٌ مَشَاهِرَةٌ يَشُوْدُ اَوَّلٌ مَشَاهِرَةٌ يَشُوْدُ اَوَّلٌ

و سرفی المال و خلق الانسان ضیفا سوال در ثلاثی مجرد صیغه فعل برای ماضی مجهول چه انصاف
 کرده شد جواب زیر پنجگونی مجهول یعنی اسناد فعل بسوی مفعول به امریت غیر معقول پس صیغه
 آن هم غیر معقول بنا کرده شد زیرا چه این بنا بسبب خروج از ضمیه سوی کسره کریمه و ثقیل است
 سوال فعل یکسراول و ضم ثانی چرا مقرر نگردد جواب این وزن بسیار مستکه است زیرا چه
 در فعل بیوفاست و طلب نخواست بعد نقل و در فعل عروج است و بیوفا اسهل است از عروج
 سوال لام کلمه یا در ماضی مجهول چرا به حال نمودند و تغییر ندادند جواب زیرا چه آخر ماضی مجهلی
 و مبنی تغییر نمی پذیرد سوال در ماورای ثلاثی مجرد ماضی مجهول چگونه آید جواب هر حرفیکه شکر
 باشد افعال صممه داده شود سوی ما قبل آخر و ما قبل آخر را کسره و حرف ساکن به نشو رگذاشته شود
 چون **تَفَعَّلَ** و **تَقَوَّضَ** و **اَفْتَقَسَ** و **اَفْتَعَّلَ** و **اَفْتَقَسَ** و **اَفْتَعَّلَ** و **اَفْتَقَسَ** و **اَفْتَعَّلَ** و **اَفْتَقَسَ** و **اَفْتَعَّلَ** و **اَفْتَقَسَ**
 تاریخ حرف ثالث است یعنی مضموم خواهد شد زیرا چه اگر بنا ظاهر آنکه اصل در هجره وصل کسرت است
 و در ا کسور سازند خروج از کسره سوی صممه لازم می آید و این ثقیل است و حرف ساکن مانع
 قوی نیست بلکه در حکمیت است سوال در **تَقَوَّضَ** و **تَقَوَّضَ** و **تَقَوَّضَ** و **تَقَوَّضَ** و **تَقَوَّضَ** و **تَقَوَّضَ**
 بر تقدیریکه ما قبل آخر کسور باشد اگر در اول فاعل از ضمیه نباشد و دادند مشابه می شد بصناع معرون
 فعل و اگر در ثانی فاعل از ضمیه پیدا نمود مشابه می شد بصناع معرون فاعل می تلقا فعل و
 بر تقدیریکه فاعله ما قبل آخر باقی بماند استند اگر فاعله را ضمیه ندهند ملتبس شود بصناع مجهول
فَعَّلَ و **فَاعَلَ** اول باول دثنائی به ثانی سوال در **اَفْتَقَسَ** و **اَفْتَقَسَ** و **اَفْتَقَسَ** و **اَفْتَقَسَ** و **اَفْتَقَسَ**
 صممه دادند جواب اگر تا را ضمیه بیدادند و فاعله باقی بماند استند بروقت وصل هجره با قبل
 خود و وقف آخر بر آینه این کلمه ماضی مجهول ملتبس با ماضی شد زیرا چه مثلا و **اَفْعَلَ** و **اَفْعَلَ** و **اَفْعَلَ** و **اَفْعَلَ** و **اَفْعَلَ**
 می گردید و باقی را برین قیاس کن همیشه اثبات فعل ماضی مجهول فعل کرده شد آن یک بود
 در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی مجهول فقط کرده شد ندان و معرون
 معقول کرده شد ندان همه مردان فعلت کرده شد آن یک زن فعلت کرده شد ندان و معرون
 فعلت کرده شد ندان همه زنان فعلت کرده شد می تو یک مرد فعلت کرده شد و مردان و معرون

در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی مجهول فقط کرده شد ندان و معرون فعلت کرده شد ندان همه مردان فعلت کرده شد می تو یک مرد فعلت کرده شد و مردان و معرون

در آنچه اختیار کرده اند کسره حرف دیگر جواب اول زیرا چه حروف مضارع زائد اند و وقت در
 زائد بهترست **جواب دوم** تا از اول امر بر کسره ماضی دلالت شود و در فاعله را ساکن کن ای
 در ثقلانی مجرد و در رباعی مجرد فاعله را اجال خود بگذار **سوال** در ثقلانی مجرد و فاعله را چه ساکن
 کرده اند **جواب** تا اجتماع چهار حرکت بی در پی لازم نیاید **سوال** در رباعی چه فاعله را
 ساکن میکنند **جواب** هیچ که اینست آنجا لازم نیاید پس ضرورت سکون آنجا نیست **سوال**
 اگر در ثقلانی مجرد بین فعل را ساکن زاید و فاعله را بر حال خود میگذرانند تا هم جمع قبات
 نمی شده **جواب** اینست که چهار حرکت بی در پی از دخول حرف مضارع لازم آمد و چون سکون
 او ممکن نیست زیرا چه ابتدا سکون لازم نبود آمدند زاید فعل را که قریب او است تا نود کرده و ساکن
 کرده و همین گفته را بر همه حالت خود بگذار ای در ثقلانی مجرد و رباعی مجرد دو لام کلمه اطمینانی در
 هر دو و در رباعی مجرد نام اول را کسره دهند و باید دانست که مناسب بود ایزاد لفظی بخای
 لفظی هر چه که فعل مضارع مبرست و علامت مضارع چهار صوت اول الف و تا و یا و نون که مجموع
 ای لفظی است این باشد **سوال** این چهار حرف را برای زیادت جوازا خاص کرده اند **جواب**
 زیرا چه مستحق زیادت حروف علت هستند ای داو و یا و الف بسبب کثرت دور اینها
 در کلام عرب که هیچ کلمه ازین حروف یا از بعض این حروف که حرکات انقضائی نیست این بخود
 موجود است و اما او پس بدلتش تا است و اما الف پس چون ابتدا سکون محال بود لهذا او را
 حرکت دادند و اما نون پس به جهت مناسبت حروف مد و لین آورده شد که این نون مده است در
 خیشوم و حروف مد و لین مده است در صلق **سوال** در تعبیر نحو عمد این چهار حروف لفظی این را چرا
 اختیار کرده مجموعهای دیگر که گفتند همچو انیت یا تانی یا تایت **جواب** لفظی این لفظی دارد که در
 اوزان را حاصل نیست زیرا چه او صیغه جمع مؤنث غائب است پس این لفظ صفت حروف
 ملثوث اندشدرای آید ندان حروف بطلان مجموعهای دیگر که صفت حروف کلای از اینها و ارفع
 نمیتوانند شد الف برای وصل این حرکات نفس منکلمه مذکور مؤنث راست لفظ را یعنی برای مستطین
 لفظ را یا لفظ برای یکی ازین هر دو زائد است و همچنین در عبارات آئیده و تا برای هشت کلمه راست است
 از آن هر مذکور حاضر است ای واحد شش جمع و سه از آن هر مؤنث حاضر است ای واحد شش جمع و سه

از این موارد اولیة مؤثرت فایده راست و برای چهار کلمه راست سزاوارتر است
ای و اصله تشبیه جمع و یکی مرتجع مؤثرت فایده لغت و وزن برای تشبیه و جمع حکایت نفس تکلم مذکور و مؤثرت
راست و گاهی در موضع و حدان حکایت نفس تکلم صیغه تشبیه و جمع حکایت نفس تکلم برای آنکه نظر
تظیم هر قول باری تالیقی نفس و لکن احسن القاصین سوال الف برای و حدان
حکایت نفس تکلم بر همین کرده شد جواب اول به تناسب و وجه دانست و در آنکه ضمیر مؤثرت
و احد حکایت جواب دوم بناست آنکه تکلم مقدم است که از و اینها و کلام است و لغت
از مبدأ مخارج اعنی اقصای خلق برنی آید پس مناسب است تحقق گردید سوال نون برای تشبیه
جمع حکایت نفس تکلم چه امتر شد جواب اول بناست وجود نون در سخن که ضمیر مرفوع تکلم
مع الیه است جواب دوم برای موافقت تشبیه و جمع تکلم یعنی سوال تا برای اشش
صیغه مخاطب چه امتر شد جواب این تا در اصل و او بود و او چون از منتی مخاطب است
هرگز اگر گفتند است و کلام نیز در مخاطب تمام می شود و این سبب برای صیغتهای مخاطب و خاص کرده شد
و چون از مثال و او می آید و مثلاً و قد صیغه واحدند که مخاطب مضارع بنا بر یک نون و و و عذمی شد و
بسیگاری که بران و او عطف می آورد و و و و عذمی شد و اجتماع سه و او مکرده است لهذا او
را بتبادل کردند سوال و او را بتبادل کردند و دیدی که هر دو بتبادل نکردند جواب
اول سبب ترجیح مرتج و آن بتبادل شدن و او تیمار شد و او تقدیم جواب دوم و او
چون برای مخاطب معین شد و آوردنش مستکبره گردید پس بحر فی از حرف ضمیر واحد
مخاطب مرفوع یعنی انت بدل میاید کرد برای مناسب است پس اگر بالف یا نون بدل میگردند
و این را در مخاطب مضارع می آوردند مشابه پیشد هر دو صیغه مشکل لهذا تا را اختیار کردند
سوال در مثل تنها مدیک تا را بر اصزن میکنند جواب برای اجتماع دو حرف
از نفس واحد و عدم امکان او قاسم زیرا چه ابتدا بسکون فلکن نیست سوال کدام تا در
کرده خواهد شد جواب بعضی تا و ثانیه را برای حذف معین کردند زیرا چه تا ماول علامت
مضارع است و علامت مخزون نمی شود و بسبب بدین بجانب رفت و بعضی حذف تا و اول
میکنند سبب اگر تا ثانیه علامت باب است و حذف آن مخل معنی باب است سوال برای فایده

چرا سطر شد جواب یا از وسط خارج است و قائب نیز مشروط است ای ذکر آورد است میان و بگویم
 و مخاطب سوال کلمه قائب را برای پروردگار استعلی بیازند چنانچه میگویند بقول الله تعالی
 یا وجود انکاه تعالی قائب نیست جواب بسبب غیو است آن بحسب ظاهر اس سوال صحنه
 ذکر می آید نه صیغه مؤنث با آنکه او نقلی در مؤنث است نه مذکر جواب بسبب تفاوت مذکر سوال
 در داند مؤنث قائب بر آن آورده شد جواب زیرا چه در واحد مؤنث قائب ماضی آورده شد پس بین
 است بسبب اینها بر تارا آورده شد سوال در واحد مؤنث قائب ماضی تا ساکن است و اینجا چرا ساکن گفته شد
 جواب اینست که چون لازم نباید سوال پس فتح جواب او ادغام و کسر و چون انداد مذکور است
 برای موافقت و یکپارگی که مفتوح اند سوال در جمع مؤنث قائب چنانچه در مذکور است
 زیرا چه در جمع مؤنث قائب ماضی تا نیست پس جمع باصل کرده یا آورده شد سوال در تضرع
 یا چه از آنکه کرده شد جواب یا علامت خطاب مؤنث است و قاعله او مستتر و در تضرع و در تضرع
 یا ضمیر قاعله است چنانچه او در تضرع و تضرع قول آنش کرده اند که اگر یا علامت خطاب مذکور
 اجتماع دو علامت لازم آید زیرا که تا در اول کلمه نیز علامت خطاب است و این کلمه است اللفظ
 شود که درین صورت تا علامت نخواهد بود و خواه گفت که این التزام بالانوم است سوال برای علامت
 خطاب مؤنث یا چرا سطر شد جواب بسبب آنکه در بزمی یا علامت تا نیت حاضر است سوال
 از حرف است چه حرفی را از آنکه در مذکور است جواب اگر الف می آوردند تضرعان میشد و التباس
 به تشبیه لازم می آمد و اگر نون می آوردند و نون جمع می شد و اگر تاء می آوردند
 دو تاء در کلمه واحد جمع می شد و این مستکره است سوال چرا این ضمیر را
 در تضرعین ظاهر کرده اند و مستتر تکرر مذکور است تا فرقی شود و التباس لازم نیاید
 میان او و میان جمعش یعنی تضرعین سوال در واحد مؤنث حاضر اگر این ضمیر را
 مستتر می کردند و با قبل نون را حرکت میدادند التباس لازم نمی آمد جواب درین صورت التباس
 بدون تشبیه در صورت لازم می آمد سوال تحصیل فرق میان واحد مؤنث حاضر و جمع او در حال متشابه

این سوال در
 تضرع و تضرع
 این سوال در
 تضرع و تضرع

این سوال در
 تضرع و تضرع
 این سوال در
 تضرع و تضرع

یا می ضمیر را بحد ف تون نگردد جواب درین صورت التماس بود احد مذکر حاضر میشد و در وقت
 محل تون اعرابی را در آن سوال تون اعرابی را در وقت محل چ آوردند جواب بسبب غایت
 اتصال ضمائر چون را و او یا و الف آخر فعل میزنند و وسط کلیدند و فعل مضارع معرب است پس
 اگر اعراب قبل ضمائر می آوردند گویا در اوسطی افتاد با قلبها نظایر و اگر بر ضمائر داخل میگردند
 در حقیقت بر کلید دیگر دخول اعراب میشوند اما بدل اعراب تون را آوردند و همین جهت نسبت
 کرده تون اعرابی گویند سوال تون را چو اعرابی است اعراب درج خاص کردند جواب یل پر
 تون بنا سبب راوست و دا و از در ضمیه پیدا میشود و اعراب مضارع هم رفع است چنانچه تون
 اعرابی در آن کسور باشد و دو جمع یکی جمع مذکر قائب و دوم جمع مذکر حاضر و یکی و احد تون
 حاضر درین سه صیغه تون اعرابی منقوح باشد سوال چو اعراب چنانچه این تون کسور است و
 در سه جا دیگر منقوح جواب در جمع مذکر قائب و جمع مذکر حاضر باقیل تون راوست و در واحد
 مؤنث حاضر باقیل تون یا است و او یا هر دو ثقیل اند پس اگر درین سه جا تون را کسور باشد
 میدادند نقل از اندکی بخشد اما آنچه که اخف الحركات است با و داده شد تا عادل بحصول
 انجامد و در چنانچه چون اقبل تون الف است پس تون محل هر اعراب است و قاعده
 الساکن اذ احوک حرکت بالکسر میچ کسره گردید لهذا کسره دادند و نیز کسره متوسط است بر آن
 ضمیه و فتحه و ثنیه نیز متوسط است میان واحد و جمع پس و اذن متوسط بتوسط اولی است و نیز
 بسبب مشابهت با ثنیه اسم چون رجلان سوال تون اعرابی را با نوست همی چا آوردند
 جواب تون اعرابی بدن اعراب است و محل اعراب آخر کلیت سوال محل اعراب
 آخر کلمه چو استقر شد جواب زیرا چه اعراب دال است بر صفت کلامی فاعلیت یا مفعولیت
 مثلاً وصفت را رتبه بعدیت است از موصوت لهذا اعراب بر آخر کلمه آورده شد سوال
 هر گاه تون اعرابی بدل اعراب رفع است پس در فعلیون و تفسلون با و چو در رفع تون
 اعرابی را چو آوردند جواب این رفع است و احد نیست بلکه ضمیه است که بسبب مشابهت
 و او داده اند بچشم اشارت محل مضارع معروف تفسل میکند
 و خواهد کرد آن یکم در زمان حال و استقبال ضمیه واحد مذکر غائب بسبب اشارت فعل مضارع

مردود فعل می کنند و خواهند کرد آن دو مردان در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه مذکر فاعل
 بحث آنچه نقل می کنند و خواهند کرد آن همه مردان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مذکر فاعل
 بحث آنچه نقل می کنند و خواهند کرد آن یک زن در زمان حال و استقبال صیغه واحد مؤنث فاعل
 بحث آنچه نقل می کنند و خواهند کرد آن دو زنان در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه مؤنث فاعل
 بحث آنچه نقل می کنند و خواهند کرد آن همه زنان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مؤنث فاعل
 بحث آنچه نقل می کنند و خواهد کرد تو یک مرد در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر فاعل
 بحث آنچه نقل می کنند و خواهد کرد شما دو مردان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مذکر فاعل
 بحث آنچه نقل می کنند و خواهند کرد شما همه مردان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مذکر فاعل
 حاضر است آنچه نقل می کنند و خواهد کرد شما دو زنان در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه
 مؤنث حاضر است آنچه نقل می کنید و خواهید کرد شما همه زنان در زمان حال و استقبال صیغه جمع
 مؤنث حاضر است آنچه نقل می کنیم و خواهیم کرد من یک مرد یا یک زن در زمان حال و استقبال صیغه
 واحد فاعل حکایت نفس مشکلم مذکر و مؤنث بحث آنچه نقل می کنیم و خواهیم کرد ما دو مردان یا دو زنان
 یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال و استقبال صیغه جمع حکایت نفس مشکلم مذکر و مؤنث
 بحث آنچه نقل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع معروف بود چون خواهی که فعل
 مضارع مجهول چنانکه از فعل مضارع معروف علامت مضارع را حتمه ده یعنی اگر حتمه نباشد بلکه
 حتمه باشد بر رای جمهور یا کسر بر لغت بعضی چنانچه گذشت و اگر حتمه باشد بحال خود مانند ویران
 حتمه ده در دو حال یعنی اگرین کلمه مضموم باشد یا کسور و اگر مفتوح باشد به صورت یاتی مانند و لام
 کلمه در حالت خود و اگر چه که مغیری یافته نشد تا فعل مضارع مجهول گروه سوال در مضارع
 مجهول چرا علامت مضارع را جمهور حتمه دادند جواب اول مجهول فرع معروف است

مضارع مجهول چنانکه از فعل مضارع معروف علامت مضارع را حتمه ده یعنی اگر حتمه نباشد بلکه حتمه باشد بر رای جمهور یا کسر بر لغت بعضی چنانچه گذشت و اگر حتمه باشد بحال خود مانند ویران حتمه ده در دو حال یعنی اگرین کلمه مضموم باشد یا کسور و اگر مفتوح باشد به صورت یاتی مانند و لام کلمه در حالت خود و اگر چه که مغیری یافته نشد تا فعل مضارع مجهول گروه سوال در مضارع مجهول چرا علامت مضارع را جمهور حتمه دادند جواب اول مجهول فرع معروف است

مضارع مجهول چنانکه از فعل مضارع معروف علامت مضارع را حتمه ده یعنی اگر حتمه نباشد بلکه حتمه باشد بر رای جمهور یا کسر بر لغت بعضی چنانچه گذشت و اگر حتمه باشد بحال خود مانند ویران حتمه ده در دو حال یعنی اگرین کلمه مضموم باشد یا کسور و اگر مفتوح باشد به صورت یاتی مانند و لام کلمه در حالت خود و اگر چه که مغیری یافته نشد تا فعل مضارع مجهول گروه سوال در مضارع مجهول چرا علامت مضارع را جمهور حتمه دادند جواب اول مجهول فرع معروف است

سماع آنگاه شود که این یعنی **سوال** صفت رحمة الله در اول فعل مضارع گفت در
 اول او چرا گفت با وجود آنکه ضمیر در جواب اگر آید جز اول او میگفت تو هم میشد که ضمیر او
 راجع است بسوی نفی فعل مضارع پس لازم می آید که کن با در اول فعل مضارع در آنجا
 و حال آنکه در واقع چنان نیست لهذا برای تصریح و رفع توهم در اول فعل مضارع گفت و
 این نفی را نفی تاکید مطلق گویند و کن در فعل مستقبل در وجه فعل نصب کند **سوال** آن چرا فعل قبل
 را نصب کند چو این آن فتح همزه در حروف ناصبه فعل مستقبل اصل است و کن مشابه است در
 حروف حرکت و سکون و معنی استقبال پس مشابهت آن کن نیز نصب کند **سوال** این
 فتح همزه چنانچه فعل مستقبل کند چو این زیرا چه مشابه است با آن که مشبه بفاعل و ناصبه است
 در لفظ چنانچه ظاهر است و در معنی زیرا آنچه بدخول هر دو ماول بتاویل مصدر میشود و آن فتح
 عمل نیست و احد مذکر غائب و احد مؤنث غائب و احد مذکر حاضر و همیشه حکایت نفس
 متکلم می و صحن حکایت نفس متکلم و تمثیل و جمع حکایت نفس متکلم و در رفعت عمل نون اعرابی را سه
 نونی را که بدل احوال بر رفع است اما قطره اندای آن **سوال** آن نون اعرابی را چه اساقط کند
جواب زیرا چه نون اعرابی بدل بر رفع است و هر گاه که کن رفع را اساقط کرده نصب بیسازد نون
 اعرابی را که بدل است هم اساقط خواهد کرد چهار تمثیلی تشبیه مذکر غائب و تشبیه مؤنث غائب و تشبیه
 مذکر حاضر و تشبیه مؤنث حاضر و دو جمع یکی جمع مذکر غائب و دو جمع مذکر حاضر و یکی واحد
 مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر جمع عمل تلت ای آن زیرا چه با آن
 این هر دو همیشه در رفع است که او را اساقط نموده نصب پیدا سازد و نون اعرابی است
 که بدل آن می باشد بلکه آخرین هر دو همیشه نون ضمیر جمع است و آن مضارع را یعنی مستقبل نفی گرداند
 تو بعضی آن موضوع است برای تاکید نفی مستقبل نه برای مطلق نفی مستقبل و نون بعضی برای
 تاکید نفی مستقبل است بدلیل قول او تالی ان الله انما یفرح بما عملتکم و ما تفرحوا و هم کما هم
 فان یفتکلم من احدی هم علی الاذن من ذم جای هر گاه ای قبول نکرده خواهد شد
 از مکی از کفار زیرا یکم بر پڑی زمین دهد و میتوان گفت که تا بید عدم قبول از مذکور از جای

و غیر مستفاد باشد ازین آیت و اگر کن برای تاکید لغتی مستقبل آمد پس محییص ایوم در قول او تعالی
 قلن انکم الیوم انشیاء درست نخواهد شد فقال و گفته بران گفته کن موضوع سمت برای لغی مستقبل
 گاهی در تاکید مستقبل است و گاهی در تاکید بخت لغی تاکید ملین در فعل مستقبل معروف کن
 فعل هرگز نخواهد کرد آن بگذرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بخت لغی تاکید ملین
 در فعل مستقبل معروف کن یفعلون یفعلوا ان فعل کن یفعلون یفعلان یفعلن کن یفعل کن یفعلان یفعلون
 یفعلن کن یفعل کن یفعلان یفعلوا ان فعل و معانی این صیغ از ما تقدم ظاهر اند بخت لغی تاکید
 ملین در فعل مستقبل مجهول کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن
 واحد مذکر غائب بخت لغی تاکید ملین در فعل مستقبل مجهول کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن
 کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن یفعل کن
 این صیغ را در اجتهاد بیان نیست فصل این همه گفته شد بخت لغی تاکید ملین در فعل مستقبل معروف و
 مجهول بود چون ۱۰ این در مضارع لغی به لغی بعد علم تا کنی که در اول فعل مضارع در آرزو سوال
 بخت کن را بر بخت لم چرا مقدم کرد جواب زیرا چون آخر فعل مضارع را از حرکت باذنه است
 بخلاف آنکه از حرکت باذنه است و آخر را بر هم کرد و تیزین تغییر زمانه نکرد و لم زمانه را تغییر ساخت
 پس اشمرفیت هر کن راست سوال لم در اول فعل مضارع چرا آورده شد جواب
 تا سارع بر وقت بود و تکلم بجهت که این لغی چه علم است سوال مخصوص دخول لم بفعال است
 جواب زیرا چه عمل لم تبدیل زمانه استقبال است بزمانه ماضی و زمانه بود در فعل یا فیه یفعل
 سوال کلمه لم در فعل ماضی چرا داخل نشود جواب زیرا چه عمل او که تبدیل زمانه استقبال است
 بزمانه ماضی هنگام دخول لم بر ماضی متعلق میشود و سوال مصنف در اول فعل مضارع گفت در اول
 و چرا انگشت جواب اگر مصنف در اول اد میگفت تو هم میشد که ضمیر او را چه است بسوی
 لغی تاکید ملین و حال آنکه لم بر لغی تاکید ملین داخل نمیشود و در امر حاضر صلیبا رحمة بیان
 کرده سوال این را لغی چه علم چرا نماند جواب بعد فتح اول سکون دوم یعنی دانسته نگاه
 کردنت گذانی المصراع و چون ماضی متحقق الوقوع است پس منیش گو ما دانسته نگار کردنت

کتابت علی المصراع و چون ماضی متحقق الوقوع است پس منیش گو ما دانسته نگار کردنت

و با هجاء باضم و فتحین پس معنی کثرت است یعنی انکار کذا فی القاموس و متشی الارب و آنچه شارح
 حروف میرزا علی بر جنیدی و محمد تقی نقل کرده مخالف اکثر کتب سمریه لغت است اما صاحب منتخب
 التیونسید محمد بالفتح و الضم و فتحین و نحو در باضم انکار کردن بدانشی استی و کم در فعل مضارع درج
 محل نیز بگویند زیرا چه موضوع است برای جزم اگر در آخره ای فعل مضارع حروف علت نباشند
 و آن پنج فعل است و احد مذکر غائب و احد مؤنث غائب و احد مذکر و احد مؤنث و احد صمدان حکایت نفس
 است و ششم تثنیه و حکایت نفس متکلم و گاه بی ضرورت شعر کلام جزم نمیند و حذف جزم و هم به علم هم ضرورت
 بی ضرورت است و فصل میان لم و جزم هم وارد شده است للضرورة و نه بلکه ما قال الرضی و اگر در آخر
 فعل مضارع حروف علت باشد ساقط گرداند ای لم حرف علت را از زیر چه حرکت رفتن قبل دخول طراد
 است انتقال مخدوف شده بود پس بعد دخول لم اگر سقوط حرف علت نشود عمل لم مفهوم نگردد و نیز
 حروف علت مناسب حرکت است که از دو اشیا حركات حروف علت پیدا میشوند و چون حرکت از
 محل لم ساقط شود حرف علت نیز ساقط خواهد شد چون لم بیع از باب ضم ضمضی است آنرا که در اصلش
 بود و ضم او ضمه بر او اقبل و اشته ساکن کردند یعنی بسکون و او شد چون لم در اول او در آمد علامات
 جزم و او افتاد لم بیع شده لم جزم از باب ضمضی بیاید از تحت آن یک مرد اصلش بی بی
 بضم و او در ضم بر او دشوار داشته ساکن کردند یعنی بسکون یا شد چون لم در اول او در آمد علامات
 جزمی سقوط حرف علت شد لم بر م گردید و لم پیش از باب ضمضی است یعنی بیع آن نه ترسید آن یک مرد
 اصلش بی بی بضم یا بود چون یا متحرک و ما قبل از مفتوح است یا را الف کردند بی بی باف شد و لم
 در اول چون در آمد الف را ساقط گردانید لم پیش گرفته میاید بلکه بعد سقوط حرف علت عین
 کلمه همان خود با ضمه است اکثر است و گاهی عین کلمه را از کلمه اعتبار کرده سکون میزدند بیست و چون
 متقی که هر گاه کلمه لم بران آید یا اصلت کرده فاق نامان کرده لم متقی بسکون فاق میگویند
 حرف علت است و او الف و یا سوال این صورت را حرف علت چه نامیدند چون این کلمه
 این حرف قبول اعزاز می کنند از حذف و ابدال و اسکان پس نیز را با هم است همین حرف
 بی عین علین که نیز مزاجی دارد و نیز علت بالکسر یعنی بیاریت کذا فی الصراح و وقت بیاری میگویند

لام فصل لم لفعل وسمانی این صیغ ظاهر اند فصل این جمله که گفته شد بحیث لغی صحیح بود در چون بخاری
 که لام تاکیدای لامیکه افاده معنی تاکید نماید و مجرد باشد از معنی حالیت زیرا چه اگر معنی حالیت
 داشته باشد پس اجماعش با نون تاکید که معنی استقبال پیدا می سازد دشوار است با نون
 تاکیدای نونیکه افاده معنی تاکید نماید و جمع کنی ای در فعل مستقبل زیرا که ایقین بتاکید بحسب حادث
 نیز موجود است ای استقبال نه باضی و نه حال کنانی شیخ الزنجانی لام تاکید در اول مستقبل در
 آرون تاکید در آخر اول مستقبل زیاده کن سوال نون تاکید بدون لام تاکید در مستقبل
 و اض می شود یا نه جواب در مستقبل که در معنی طلب باشد چون اشرونی و ثنی و
 استقر نام البته نون تاکید بدون لام تاکید می آید زیرا چه بحسب وجود معنی طلب درینها
 در اسب شد تاکید آن در مستقبل که خبر محض باشد و مثل نشود نون تاکید مگر بعد از
 شدن لام تاکید یا اول آن و نیست مذهب محققین و کرده بعضی درین مستقبل هم دخول
 نون تاکید بدون لام تاکید درست است سوال مصنف در اول مستقبل گفت در اول
 مصنف جواب گفت جواب برای تمهید بر این معنی که هنگام دخول لام تاکید و نون تاکید
 محض معنی استقبال گرفته میشود سوال لام تاکید یا اول فعل مستقبل و نون تاکید را با نون جانشان
 کرد جواب زیرا چه لام برای تاکید اسم نومی آید و نون می آید مگر برای تاکید فعل و اسم مقدم
 و اولیت پس رفت تاکید آن مناسب شد که اول و مقدم باشد و فعل متاخر و ضعیف است پس
 رفتن تاکید آن مناسب شد که متاخر باشد برای فرق کردن میان تاکید اسم و تاکید فعل و نیز اگر
 نون تاکید را در اول آرند ابتدا ایسکون لازم خواهد آمد و آن متعین است و نیز نون تاکید
 مشابه نون تنوین است و مثل او آخر کلمه است و نون تاکید دو نون است یکی نون ثقیله دوم
 نون خفیفه هر دو نون در افاده معنی تاکید مستقبل برابرند مگر اکثر کویان نون ثقیله را اصل و نون
 خفیفه را فرعی آن می پندارند و بصریان هر یکی را اصل میدانند و نون ثقیله و نون خفیفه تاکید
 را بدست برست نون خفیفه نون ثقیله نون مشد در آگویند و نون خفیفه نون مکان را گویند
 سوال نون مشد در ثقیله اگر نون جواب زیرا چه مشد با اعتبار آنکه در حرف دو کجا هم می آید

دارد سوال نون ساکن را تخفیف چرا گویند چو آب زیر باره بکند و واحد تخفیف بر باشد از دو
 و ثقل سبب ال نون ثقیله حرف است و اصل در حرف بتاست: اصل در بنا سکون است پس نون
 ثقیله بر اثر کسبه چو آب اگر حرکت نمی دادند اجمل و ساکنین می آوردن علی غیر حده لازم می آمد
 و این متفق است سوال از جمله حرکات فقه را چه اخاص کردند چو آب بر چه فقه سخت حرکات
 و نون ثقیله در چهارده کلمه آید سبب مذکور نون مائیه و نون ثقیله در هشت کلمه آید زیرا چه در شش
 باقی مائیه است چنانچه در استخراج خوانده شد و آن هشت کلمه انیسیت و احد مذکر فاسد سبب مذکر غائب و احد
 مؤنث غائب و احد مذکر حاضر جمع مذکر حاضر و احد مؤنث حاضر و حدان: حکایت نفس متکلمه ثانیه
 جمع حکایت نفس متکلمه و اجمل نون ثقیله در پنج محل متفوح باشد و در بعضی مضموم و در یک محل مسور

و در شش محل ساکن چنانچه می آید و آن پنج محل انیسیت و احد مذکر غائب و احد مؤنث غائب

و واحد مذکر حاضر و صیغه حکایت نفس متکلمه ای و حدان حکایت نفس متکلمه و جمع حکایت نفس متکلمه

سوال با قبل نون ثقیله را درین پنج محل ساکن چرا نکردند چو آب تا اجمل ساکنین علی غیر حده لازم

نیاید سوال پنجاه حرکات فقه را دادند چو آب تخفیف است و نون ثقیله قبل پس مناسب شد که باقی

رافعه و پند تا نقل بر نقل لازم نیاید و شایع گفتن جواب دوم آورده بقول خود و نیز نون ثقیله مثل لام

بر معنی تاکید و دلالت میدارد و لهذا مثل لام تاکید در فتوح نمود و نیز مخفی بود که این جواب با سوال مطابقت

ندارد زیرا چه ساکن از وجه فتح با قبل نون ثقیله در پنج محل سوال میکند و عیب و بیفتوح شدن خود

نون ثقیله بیان ساخته فاقم و در جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث ساکن میان نون جمع و نون ثقیله

الف فاعل ای فصل کنند و میان هر دو نون در آید سوال حاجت الف آوردن چیست چو آب

تا اجتماع سه نون زائد لازم نیاید یکی نون جمع دوم نون ثقیله که پیش از دو نون است زیرا چه اجمل سه

نون زائد کرده است سوال الف را برای فصل چه اخاص کردند چو آب بنظر شفقت آن

سوال حاجت به آوردن فاعل نبود نون جمع را اگر صرف میکردند اجمل سه نون لازم

نمی آمد چو آب اول نون جمع علامت تانیث و ضمیر فاعل است اگر آنرا صرف میکردند

معلوم می شد که فاعلش مذکر است یا مؤنث پس فاعل مجهول بمانند جواب و دوم اجتماع ساکنین لازم
می آید میان لام که با قبل از آن است و نون اول از نون تثنیة سوال لام را حرکت میدهد و نون اول
ساکنین لازم می آید جواب کسر فاعل است و نون تثنیة هم قبل است و اگر نون میدارد پس جمع نون است
غائب با واحد و اگر نون جمع نون است حاضر با واحد مذکر حاضر شنبه میشود و اگر ضمیه میدارد پس جمع نون است
غائب با جمع مذکر غائب و جمع نون است حاضر با جمع مذکر حاضر شنبه میشود سوال اگر الف فاعل
نهی آورده یعنی را از نون تثنیة حذف میکرد و نون لازم می آید چون اسپ اگر یکی را از نون
تثنیة حذف سازد نون جمع در نون دوم از تثنیة مدغم شود پس جهاست فاعل لازم آید معلوم نشود
که مذکر است یا مؤنث یا اجتماع ساکنین میان لام و نون اول مدغم لازم خواهد آمد و این متعجب است
اینست تقریر بعضی از شرح و توضیح محقق ایرادی آورده که ازین کلام مراد معلوم میشود که هر دو
فاحصت لازم نمی آید و سالانکه هر دو قباح لازم می آید بدین معلوم نیست که چه طلبیه می باشد
یا میگویم و باشد التوفیق که اگر تردید را برمانند اخلو عمل کنند هیچ ایرادی لازم نیاید پس ضرورت
چیت که برمانند الجمع حل کرده ایراد نام سوال در نشینی اجتماع نون شده است چون اسپ
چون نون و قایه معنی ندارد و نون از قبیل است و نون و قایه کلام نون را گویند چون اسپ
هر گاه یا ی ضمیر متصل فعل شود بسبب مناسبت آن کس و قابل آن لازم آید لهذا میان فعل یا ی
ضمیر نون را می آید مذکر و قایه یعنی حیوانات و حفاظت و یا از فعل را از قبول کسر سوال
در یک نون سه نون جمع شمرند جواب هر سه نون را از نون تثنیة بلکه اول اصلی است و در جمع مذکر
و غائب و جمع مذکر حاضر او دور کرده شود و جهت لزوم اجتماع ساکنین میان او جمع و نون مدغم
و قابل اولی نون تثنیة و جمع مذکر ضمیه گذاشته شود تا دلالت کند ای ضمیه بر صفت رد سوال در اینجا
حذف فاعل لازم آید براه او ضمیر فاعل است و این منوع است چون اسپ ضمیه قائم مقام کم آن
موجود است و همچنین حذف درست است فاعل و از ضمیر نون واحد نون است یا دور کرده شود
باعت لزوم اجتماع ساکنین میان یا ی تانیث و نون مدغم و قابل اولی نون تثنیة و ضمیه
و احد نون حاضر کسر گذاشته آید تا دلالت کند ای کسر بر صفت یا سوال در جمع مذکر غائب

این کلام را در کتاب...
و در کتاب...
و در کتاب...
و در کتاب...

و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر اگر چه اجتماع ساکنین گردیده مگر علی حدیث مستثنیٰ ساکن اول در هر دو
 در بیان و در مذهب و این چنین اجتماع ساکنین بر نرسد پس چرا او و یار احد فکندند و جواب اول
 اجتماع ساکنین علی حدیث جائزست نه این که ابقای هر دو ساکن واجبست پس درین صیغه هر گاه کلمه
 تفتیح و طوالت کلمه لازم آمد و ال بر او یعنی ضممه و ذال بر یا یعنی کسره هر دو در اینجا بر اسس
 تخفیف و او یار احد فکندند و جواب دوم اجتماع ساکنین علی حدیث در کلمه واحده در سببست
 و درین صیغه در دو کلمه است زیرا چه ضار کلمه دیگر اند و نون کلمه دیگر و این است و در حرف او و یار
 در نون ثقیله و آحادین دا و یار در نون تخفیفه پس بدون از اجتماع ساکنین درین صیغه علی حدیث
 لازم آید از این جهت کرده خواهد شد سوال الف را در تفتیح احد فکندند بنا آنکه اجتماع ساکنین
 علی حدیث الف و نون مدغم در دو کلمه واقعست و ذال یعنی فقه هم موجودست و جواب
 اینجا برای حذف الف ماضیست و آن القیاس آن بود و نقل بهم پیدا نیست و تفتیح از جهت
 این مقام در بحث امر انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد تشبیه بدانکه حذف ها و از جمع مذکر و حذف
 یا از واحد مؤنث مشروطست بشرط آنکه او و یار باشد و او و یار احد فکندند بنا آنکه در هر
 فقدان ضممه که ال بر او باشد و فقدان کسره که ذال بر یاشود بلکه برای دفع القای ساکنین
 بنا ظاهر است و او را حرکت ضممه و در چون انشؤن و یار حرکت کسره چون انشؤن سوال اجتماع
 ساکنین که اول مدغم و ثانی مدغم باشد چرا جائز شد جواب بسبب آنکه ساکن دوم که مدغمست تلفظ
 آن نمی شود مگر به تبعیت مدغم فیه به مقتضای آن گویا در کلام نیست مگر ساکن واحد و نون ثقیله در پیش
 محل ای جای که پس الف فقه کسور باشد چهار تشبیه می تشبیه مذکر غائب تشبیه مؤنث غائب و تشبیه مذکر
 حاضر و تشبیه مؤنث حاضر و در جمع ای جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر سوال درین شمس
 محل نون ثقیله چرا کسور باشد جواب بسبب آنکه نون ثقیله درین صیغه مشابه نون تشبیه است
 چرا که هر یکی از این هر دو اندکست و بعد از آن واقع شده پس ش نون تشبیه کسور شد و در باقی است
 محل ای جای که بعد الف نه الف یعنی واحد مذکر غائب و جمع مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و
 واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و در صیغه حکایت نفس تکلم مقصود باشد
 سوال درین است محل نون ثقیله چرا مفتوح شد جواب زیرا چه فقه اخذ الحركات

و چون ثقیله قبل است و شدت تمییز هم نیست پس مناسب که فتحه داده شود و چون خفیفه در ثقیله
 الف باشد ای در جائیکه قبل نون ثقیله یا فصل الف باشد در بنیاید و آن شش حال این است و آنست
 در دو هم بنونث غائب و حاضر و یونس و بعضی از کوفین آوردن نون خفیفه درین هر شش صنف
 جایز میدارند و یونس آنرا بر حال خود ساکن میدارند و دیگران او را کسر میدارند و علامت ثقیله
 گفته که این مذهب قابل اعتماد نیست زیرا چه غیبت قیام و استعمال فصاحت و جواب میدارند
 یونس را از انکسای ساکنین بدین وجه که الف که واقع است قبل نون بنزله عدم است زیرا چه
 و بعضی فتحه است پس گویا که اجتماع ساکنین نیست و بعضی بن نصیر مذهب یونس را پسندیده
 نوشته سوال درین شش عمل نون خفیفه برای آید جواب بسبب لزوم اجتماع ساکنین
 علی غیر حده میان الف و نون خفیفه سوال الف را خواه نون خفیفه را بر حرکت ندارد
 تا اجتماع ساکنین لازم نمی آید جواب اگر الف را خواه نون خفیفه را حرکت میدارند و مدظان
 وضع هر یک لازم نمی آید سوال یکی را الف و نون خفیفه را حرکت نکردند جواب
 اگر نون خفیفه را حرکت میکردند پس برای الحاق آن فائده مترتب نمی شد کنانی بعضی فرج
 انفصل و اگر الف را حذف میکردند مشابه بر واحد میشد سوال این مشابهت بر واحد در هر چهار
 شنبه میشد و اما در دو هم بنونث غائب و حاضر اگر الف فاصل نشود و نون خفیفه داخل گردد و چون
 ثبات لازم نیاید جواب اول درین صورت لازم می آید اجتماع دو نون را در هر یک هم مثل است
 جواب دوم هر گاه درین دو صیغه وقت دخول نون ثقیله برای دفع اجتماع نونات الف
 فاصل آورده شد و نون ثقیله من است و خفیفه فرج آن و حکم فرج مطابق حکم اصل پیشین
 هنگام دخول نون خفیفه ناچار برای متابعت حکم اصل الف خواهند آورد و بعد آمدن الف
 اگر نون را داخل نمایند اجتماع ساکنین علی غیر حده لازم خواهد آمد و درین جواب حدیث است
 اولاً آنکه اصالت نون ثقیله نزد کوفین است نه نزد سایر لجه این و ثانیاً آنکه فرج را لازم نیست
 که در هیچ احکام متابعت اصل کند مثال سوال اجتماع ساکنین علی غیر حده در آن
 الحس لازم می آید جواب این اجتماع ساکنین درست است زیرا چه درین دو مثال
 سالی از جمله فرج علی هر دو هم بنونث غائب و حاضر و در هر یک از این چهار صنف کوفین است

در اصل دو همزه بودند یکی همزه استفهام دوم همزه تعریف و اجتماع در همزه موجب نقل است و صفت
 یکی ازین دو همزه ممکن نیست زیرا که اگر حذف کرده شود چکی ازین دو گفته خواهد شد مثلاً الحسن عذک
 بیک همزه و دین هنگام تو هم خواهد شد که این کلام جمله خبریه است و حال آنکه مقصود استفهام است
 پس همزه ثانی را با الف بدل کردند تا ثقیل لازم آید پس اجتماع ساکنین پیدا شد و این با همزه است
 است که تا قبل در بابی محل و آن هشت عمل است یعنی جانی که پیش تون الف باشد یا بیاری تون
 خفیفه جز آنکه مانع دخول تون خفیفه یافته نمی شود و لام تا کی همیشه مفتوح باشد تا مشابیه نشود و لام ادکر
 مسورت و غمه ثقیل است و فتحه خف که الحركات است و تون اعرابی یا تون تا کی جمع نشود و ظاهر
 ثبات لازم نیاید و نیز تون اعرابی بدل اعراب رفع است و ما قبل تون تاکید مبنی است پس جای

اعراب باقی مانده از حذف کرده شد بحسب لام تاکید یا تون تاکید ثقیله در فعل
 مستقبل معروف لیسعان هر آینه هر آینه خواهد بود که آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه
 واحد مذکر غائب بحسب لام تاکید یا تون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مبروف لیسعان لیسعان

لیسعان لیسعان لیسعان لیسعان لیسعان لیسعان لیسعان لیسعان لیسعان لیسعان
 این صیغ بر مژدگر پوشیده خواهد شد بحسب لام تاکید یا تون تاکید ثقیله در فعل
 مستقبل مجهول لیسعان هر آینه هر آینه خواهد شد آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه
 واحد مذکر غائب بحسب لام تاکید یا تون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول لیسعان لیسعان

لیسعان لیسعان لیسعان لیسعان لیسعان لیسعان لیسعان لیسعان لیسعان لیسعان
 صیغ ظاهر اند بحسب لام تاکید یا تون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مبروف لیسعان
 هر آینه هر آینه خواهد بود که آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحسب لام تاکید
 یا تون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مبروف لیسعان صیغه جمع مذکر غائب لیسعان صیغه واحد مؤنث لیسعان

لیسعان صیغه واحد مذکر حاضر لیسعان صیغه جمع مذکر حاضر لیسعان صیغه واحد مؤنث حاضر لیسعان
 صیغه و خدا ن حکایت نفس تکلم مذکر و مؤنث لیسعان صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس تکلم
 مذکر و مؤنث و معانی این صیغ ظاهر اند بحسب لام تاکید یا تون تاکید خفیفه
 در فعل مستقبل مجهول لیسعان هر آینه هر آینه خواهد بود که آن یک مرد در زمانه

استقبال صیغه واحد مذکر فاعیل بحسب لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول
 ایفعلن یفعلن یفعلن یفعلن یفعلن و معانی این صیغه ظاهر اند و همه اینهمه گفته
 بحث اثبات لام تاکید با نون تاکید در فعل مستقبل معروض و مجهول بود چون خواهی که مستقبل منفی
 بلا یا با را بنون تاکید بنا کنی نون ثقیله یا خفیفه را در آخر او در آن فعل مستقبل معروض یا مجهول
 بلا یا با بنون ثقیله یا خفیفه گزود و آنچه را قاطع شود در بحث نون ثقیله اثبات همان در لغت نیز ساقط
 شود و بر هر صیغه که نون خفیفه در اثبات در نیاید در لغت هم در نیاید و تلفظ آن بر قیاس تلفظ اثبات
 با زیادت حرف منفی و آن صاحب گفته که اقتضای در لغت کثرت فصل اینهمه که گفته شد بحسب فعل
 مضارع معروض و مجهول مثبت و منفی مؤکد و غیر مؤکد بود چون خواهی که امر بنا کنی امر گرفته میشود از
 فعل مضارع سوال تشریف امر چیست جواب امر فعلی است موضوع برای طلب فعل علم است
 از آنکه تکلم خود را عالی پندارد یا عاجز یا مساوی و نیست اصطلاح این عربیه و نزد ارباب
 اصول در امر استعلاء معتبر است و آنچه نه بر وجه استعلاء بلکه بر وجه خضوع باشد او را دعوات مندر
 یا تساوی یا تناسل است سوال همین افعال را امر چه نام کردند جواب زیر آنچه امر در لغت یعنی
 فرمودن است و مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی پیدا است سوال امر از فعل مضارع
 یا نیا یا نه از فعل هاضمی چه ابنا نیا یا نه جواب بسبب مناسبت استقبالیست که در امر بنا
 مستقبل مستطاب است زیرا چه امر کرده نمیشود بجز یک گذشته است چه درین امر تکلیف مالا یطاق
 است و همچنین امر کرده نمیشود یا بجا و موجود فی الحال که محال است سوال بحسب امر از
 بحسب فعل مضارع چه او را ذکر مؤخر کرد جواب زیرا چه امر با خود است از مضارع و با خود مدح
 تقدیم است و نیست مذهب بعضی از صرفیان و صاحب فصول الکری گفته که امر از مضارع مشتق
 بود چرا که تالی فعل در امر باقی نیست و در اشتقاق بقای ماده و معنی ضروریست بلکه اشتقاق است
 از مصدر فاعیل از غائب حاضر از حاضر معروض از معروض مجهول از مجهول تکلم از تکلم و اینهمه بحسب
 مناسبت بیان فرع و اصل چون خواهی که امر حاضر معروض بنا کنی ای از مضارع حاضر و غایب
 علامت مضارع را که تا است حدت کن سوال در امر حاضر معروض علامت مضارع را
 علامت از این لفظ فعل مجایز شد ما سا افعال که کثرتی امر حاضر معروض چون صدمین است ۱۱

پراحتت میسازند جواب اول تا التباس نشود مضارع در حال وقف جواب دوم
 زیرا چه از فعل مضارع تفسیر منظور است پس علامت او را باقی داشتن بحال است سوال برای
 حذف علامت مضارع پرا امر حاضر معروف را خاص کردند جواب سبب کثرت استعمال
 آن که مقتضای خفت اوست و لهذا در امر حاضر مجهول حذف نمیکند سبب قلت استعمال آن سوال
 بعد حذف علامت مضارع بجزه می آرند پس تفتیح در لفظ چه شد جواب آمدن بجزه وصل
 در امر مضارع نیست چنانچه می آید و معنی در حالت وصل می افتد پس اعتبار را نشاید سوال
 مصنف روح طریقه بنامی امر حاضر معروف را اجرا در ذکر مقدم کرد جواب زیرا چه میوه است
 آن نزد بعضی داخل در مضارع است و امر حقیقه امر حاضر معروف است و لهذا در تفسیرش میگویند
 مضارع معروف یا مجهول بلام امر گفته ای بعد حذف علامت مضارع بجزه متحرک میماند یا ساکن اگر
 متحرک میماند آخر را می نامند کلمه ساکن کن اگر حرف علت نباشد سوال در امر حاضر معروف
 سکون از کجا میسازد جواب اصل در افعال بسبب فقدان معانی موجب اجواب بناست و
 مضارع بسبب مشابهت تا آنکه با اسم فاعل مراد کرده شده بود چون علامت مضارع حذف کرده شد
 مشابهت تا آنکه با اسم فاعل باقی مانده پس همان بنا عود کرد و اصل در معنی سکون است لهذا ساکن
 کرده شد چون از آنکه مضارع حاضر معروف است جدا ساخته شد و آن تفتیح که مضارع حاضر معروف است
 ضغ در اصل می آید و عد توید دادن و وضع نهادن بر جای نماند که لیدر در اصل یو بود و در
 از باب ضرب یضرب و او افتاد میان یای مفتوح و کسره لازم و او را حذف کردند لیدر شد
 و تعد در اصل تو بود اگر چه اینجا قاعده یافته نشد مگر طرکاً للباب و او را حذف کردند لیدر
 شد و تس علی برآید و تعد و چون خوانند که امر حاضر معروف بنا کنند تا علامت مضارع را حذف
 کردند و بعد آن متحرک است آخر ساکن کردند و حذف سوال در یو که مضارع مجهول است پرا
 برای تمییز بعد و او را حذف کردند جواب مجهول مغایر معروف است بخلاف تعد و عد و تعد
 و تفتیح موز اصل یو ضغ بکسر ضاد بود و او میان یای مفتوح و کسره لازم افتاد و حذف کرده شد
 گردید و در تفتیح که اصلش تو ضغ است اگر چه قاعده یافته نشد مگر طرکاً للباب و او را حذف
 کردند من بعد برای رعایت حرف حلق که ثقیل است کسره ضاد را بفتحه بدل کردند و تفتیح و تعد

بفتح ضاد شد. هرگاه خواهی استند که امر حاضر معروف بنا سازند تا علامت مضارع را حذف کردند
 بعد از آنکه مانند آخر را ساکن کردند منضم شد سوال **بدرجده** و اخوات او چرا بر عایت حرف صلیق
 فتح ندانند **جواب اول** فتح بر عایت حرف صلیق سماعی است قیاسی نیست **جواب**
 دوم حرف صلیق برای فتح علت مجوزه است نه موجه **سوال** در نذر با وجود دیگر حرف صلیق
 نیست چرا فتح دادند **جواب** بلحاظ آنکه در معنی یکس است و اگر در آخر او حرف علت باشد باشد
 ساخط شود زیرا چه اگر ساخط شود معلوم خواهد شد که این سکون ^{ای} بیست بنای امر رسیده است
 یا همان سکون است که از پیشتر حاصل است چون از لقی قی لقی در اصل توفی بود و او افتاد
 میان یای مفتوحه و کسره لازم حذف کرده شد و ضمیه بر یادشوار داشته ساکن
 کردند لقی شد و توفی در اصل توفی بود اگر چه قاعده حذف داد یا فتح نشد مگر طرد البها
 حذف کردند و ضمیه برایشین بود حذف کرده یا را ساکن کردند لقی شد چون خواستند
 که امر حاضر معروف بنا کنند تا علامت مضارع را حذف کردند و بعد آن متحرک است و
 آخر کلمه علت است آنرا حذف کرده علامت جزئی سقوط حرف علت پنداشتند قی شد
 در محل می آرد و قایم با کسره نگه داشتن و اگر ساکن میماند ای بعد حذف علامت
 مضارع نظر کن در عین کلمه اگر عین کلمه کسوره باشد یا مفتوح همزه وصل کسور در
 اول او بحالست علامت مضارع در آخر سوال بعد حذف علامت مضارع اگر ساکن
 باشد همزه وصل را چرا می آید **جواب** تا ابتدا سکون لازم نیاید **سوال**
 همزه در اینجا بر یادت خاص کردند حرف دیگر را چرا از آنکه نکرند **جواب** زیرا چه
 همزه از حرف صلیق است و حرف حلقیه هر حرف باقیه بقوت و شرافت مقدم اند
سوال از میان حرف صلیق چرا همزه را خاص کردند **جواب** زیرا چه او با الف
 مبدل میشود و الف حرف علت است پس همزه را مانا است که دید با حرف علت که
 کثیره در مستحق زیادت اند **سوال** از یادش است **سوال** این همزه را همزه
 وصل چرا نامیدند **جواب** زیرا چه این همزه تا قبل خود را با بعد خود وصل میسازد و خود
 از میان بیرون آید و مقابل او همزه قطع است که با بعد خود را از تا قبل خود قطع میسازد

چون همزه باب افعال سوال فاعله حرکت چنانند اندک محذور ابتدا بسکون لازم می آید و
 حاجت همزه نمی افتاد جواب اگر فتحه میزند التباس باضی می آید در حال وقف و اگر
 کسره میزند در مضموم العین خروج از کسره سوی ضممه لازم می آید و اگر ضممه میزند در کسره العین
 خروج از ضممه سوی کسره لازم می آید و باقی ابواب را بقیاس بر یک منقط کردند
 سوال در ضرب یعنی کسور العین همزه وصل کسور چه آوردند جواب زیرا چه
 کسره اصل است در همزه وصل سوال اصل در همزه وصل کسور چه باشد جواب زیرا چه
 همزه وصل حرف است و اصل در حروف سکونت و ساکن را وقتیکه حرکت داده شود
 حرکت کسره می دهند سوال ساکن را وقتیکه حرکت می دهند کسره چه می دهند جواب اول
 سکون عدم است و کسره هم بمنزله عدم است زیرا چه بر فعل داخل نمیشود و در مهم غیر منقوت
 هم داخل نمیشود پس بمنزله عدم گردید بدین مناسبت ساکن را حرکت کسره می دهند
 که ذاتی بعضی حواشی تفسیر البیضاوی جواب دوم فتحه اخف است و ضممه اقل و کسره
 متوسط است و غیر الامور او سطرها پس کسره اختیار کرده شد سوال در افتل مفتوح العین
 چرا همزه وصل را فتحه ندادند جواب برای ترک اصل که کسره همزه وصل است
 و همی و چه نبود بر اصل خود او را گذاشتند و تغییر ندادند و اتباع عین امر است
 ضروری و لازم نیست سوال الف این با وجودیکه همزه وصل است و اصل او کسره است
 چرا فتحه دادندش جواب این جمیع بین است و این همزه وصل نیست بلکه همزه قطعی است بسبب
 کثرت استعمال نیز خفت فتحه داده شد و بهین جهت در تلفظ حکم همزه وصل پیدا کرده سوال
 الف تعریف با وجودیکه همزه وصل است و اصل او کسره است چرا فتحه دادند نحو الیاء جواب
 بسبب کثرت استعمال سوال در اگر هم چرا همزه امر را فتحه دادند با وجودیکه عین کلمه
 کسور است می بایست که کسور پیشند جواب این همزه امر نیست بلکه الف قطعی است که
 از کسره که در اصل تا کسره بود محذوف شد چون علت حذفت آن را ضریقی نامیده اعاده
 آن گردید سوال از تا کسره الف را چرا حذفت کردند جواب بسبب اجتماع همزین در

اگر یک همزه حذف کرده شد و طوالباب در جمیع صیغ تکریم و بکریم و نکریم حذف کردند
 سوال از تکریم چون امر حاضر معروف بنا کردند تا را حذف کرده همزه حذف و نه را با آوردند
 و آخر اسکن کردند اگر هم شد پس بروقت بنای امر حاضر معروف از تقدیر حذف تا او
 محذوفه را چرا با زنی آرد جواب اگر او را باز آرد بسبب سکونش حاجت همزه وصل
 نخواهد بود و او را خواهد کرد پس ازان بر مایه مضارع که اصل او است اطلاق مضارع و
 جاری کرده و او را حذف خواهند کرد پس باز آوردنش صلیح خواهد بود و بعد از آن با زنی آرد
 کذا قال فی السؤال و را غم مثلاً همزه وصل در خط چرخ حذف نمیشود جواب تا مشتبه
 یا مرعومین علم سوال از اعراب رفع التباس خواهد شد جواب گاهی اعراب را ترک میازند
 و همین جهت برای تفرقه میان مجرّم بضم عین و فتح میم و غیره و بفتح عین و سکون میم و او را در عمو
 بفتح عین و سکون میم نیست و اگر نهاد برای رفع التباس بر حرکت میم بود حاجت این تفرقه
 نبود سوال چرا در عمو و بفتح عین و سکون میم و او را از اندک در مجرّم بضم عین و فتح میم
 جواب زیرا چه در عمو و بفتح عین و سکون میم اول حرف مفتوح است و بعد ازان ساکن
 پس زیادتى و او در اینجا موجب ثقل نیست ثبات مجرّم بضم عین و فتح میم شکیه است
 کرده اند ورنیکه همزه حرکت است یا حرف بیضی بر آنند که حرکت است حرف نیست اگر حرف بودی
 او را صورتی معین در خط بودی و حال آنکه صورتی معین در خط نیست و اکثر قائل اند
 با آنکه حرکت است زیرا چه گاهی ساکن هم میشود پس اگر حرکت باشد لازم می آید اجتناب
 ای حرکت و سکون کلماتی بعضی الشرح و بر و طائفه اولی میتوان گفت که براس هر حرف
 صورتی معین بودن را مسلم میدانم و اگر کسی تصریح کرده باشد با اعتبار اکثر خواهد بود و قافیه
 و آخر اسکن کن بوجهیکه سابق گذشت اگر حرف علت نباشد چون از تشعیم و از تضریب
 اضرب چون خواهد شد که از تشعیم و تضریب بنا را حاضر معروف ساکن است علامت مضارع
 را حذف کردید بعدش بین و ضاد ساکن تا در نظر کردند بر عین کلمه که در تشعیم مفتوح است
 و در تضریب کسور است همزه وصل کسور در اول کلمه در آوردند و آخر اسکن کردند از تشعیم

لغت عربی در تفسیر لغت عربی در تفسیر لغت عربی در تفسیر لغت عربی	لغت عربی در تفسیر لغت عربی در تفسیر لغت عربی در تفسیر لغت عربی	لغت عربی در تفسیر لغت عربی در تفسیر لغت عربی در تفسیر لغت عربی	لغت عربی در تفسیر لغت عربی در تفسیر لغت عربی در تفسیر لغت عربی
---	---	---	---

واضرب شد و اگر در آخر آن حرف علت باشد ساقط شود و بوجهیکه گذشت چون از ترمی ارم
 در اصل ترمی بود از باب ضرب بضم بر یا و نشوز داشتند ساکن کردند ترمی شد چون
 امر حاضر معروف بنا کردند علامت مضارع را حذف کرده ما بعدش را ساکن یافتند و همین کلمه را
 کسور یا فتحه همزه وصل کسور در اول کلمه در آوردند و یا که حرف علت است ساقط شد ارم گردید
 و از غشقی خوش در اصل غشقی بود از باب سجع یا متحرک یا قبل او مفتوحه بیار الف کردند غشقی
 شد چون بنا امر حاضر معروف خواستند تا را حذف کرده ما بعد آن ساکن و همین کلمه را مفتوح
 یافتند همزه وصل کسور آوردند و الف را که در آخر کلمه است حذف کرده و همین شد و اگر عین کلمه مضموم
 باشد همزه وصل مضموم در اول در آخر سوال در مثل **مَنْ كَتَبَ** ای مضموم العین همزه را کسره
 که اصل است در همزه وصل چنانچه جواب بر تقدیر کسره خروج از کسره سوی ضمیه لازم می آید
 و این مکروه است سوال کانت فاعل موجود است پس خروج از کسره سوی ضمیه لازم نمی آید
 جواب حرف ساکن مانع و فاعل قوی نیست اعتبار ندارد و گفته او و قنوه را باید بدل کرده
 قنیه میگویند زیرا که نون ساکن بمنزله معدوم است پس و او بسبب کسره ماقبل ای قانت باشد
بِالسَّعْيِ مانع شده ^{۱۱} سوال همزه را فتحه چنانچه با آنکه فتحه نخت است جواب برای موافقت عین کلمه
 و نیز اگر فتحه میدادند با واحد متکلم مضارع معروف در حال وقف مثلث میشد و آخر را
 ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از **مَنْ كَتَبَ** علامت مضارع را حذف کرده
 ما بعدش را ساکن و عین کلمه را مضموم یافتند همزه وصل مضموم در آوردند و آخر را ساکن کرد
مَنْ كَتَبَ شد و اگر در آخر او حرف علت باشد ساقط شود و بوجهیکه گذشت چون از **مَنْ كَتَبَ** در
 اصل **مَنْ كَتَبَ** بود و ضم و او ضم بر و اول فاعل نپداشته حذف کرده و **مَنْ كَتَبَ** و او شد چون
 بنا امر حاضر معروف خواستند تا ای علامت مضارع را حذف کرده ما بعدش را ساکن و همین
 کلمه را مضموم یافتند همزه وصل مضموم در اول کلمه آوردند و آخر او حرف علت است ساقط شد
 ارم شد چون خواهی که امر حاضر مجهول و امر غایب معروف یا مجهول بنا کنی نام امر کسور در
 اول او ای فعل مضارع در آخر سوال درین صیغ علامت مضارع را چو حذف کردند
 جواب بسبب ثلث استعمال اینها پس زیادت حروف درینها مضارع ندارد سوال

در امر غائب لام امر جازا اندک و ندجو اب بنا سبت آنکه لام از وسط خارج می برید
 و غائب نیز متوسط است میان تکلم و مخاطب سوال لام امر در مخاطب معروف نمی آید
 در مخاطب مجهول جازا اندک و ندجو اب در مخاطب معروف بسبب کثرت استعمال خفت
 کرده شد و مخاطب مجهول قلیل الاستعمال است سوال لام امر با و ن کلمه چرا آورده و ندجو اب
 تا از ابتدا تکلم معلوم شود که این نوع دیگر است از کلام سوال لام امر مطلق چه باشد
 جواب بخت کثابت او با لام جاره وقت دخول او بر مظهر چون بریزد زیر ابراهیم
 که عمل لام امر است مخصوص است بافعال همچو حرکت عمل لام جرست مخصوص است باسما
 سوال لام جاره بر وقت دخول او بر مظهر چه کسور میشود جواب برای موافقت
 عمل خود زیر ابراهیم عمل او جرست سوال هر گاه لام جاره بر ضمیر داخل شود چون نه و لاک
 دن پس چرا مفتوح میشود جواب حروف مفروده بسبب اینکه اگر مبنی بر سکون باشند
 ابتدا بسکون لازم خواهد آمد مبنی بر حرکت شده اند چون فته تحت سکونست در خفت
 لهذا در بنا اینها فته اختیار کرده شد کذا قال المحقق الاهوری فی حاشیه تفسیر العیون
 سوال این لام جاره با لام تاکید که بر ضمیر داخل شود مشتبه خواهد شد که او هم مفتوح باشد
 جواب ضمیر لام جاره متصل و ضمیر لام تاکید منقصل میشود چون که او پس امتیاز اصل
 است سوال جبرز تخف شد با سم جواب زیرا چه بر خاصه اضافه است و اصناف
 خاصه اسم سوال جزم چون فعل خاص شد جواب زیرا چه فعل نقل است پس محتاج شد بدان
 نعت با سکن سوال لام امر البسب دخول و او یا فاسکن چو می کنند چون و لیضرب فلیضرب
 جواب او و او فاینکه از جزم کلمه میشوند که وقت برینا بدون کلمه متعین است پس بجز تخفیف
 کسرها حروف کردند چنانکه در فته میگویند و اما ضمیر پس او را بر فاعل کردند بنا سبت میان
 هر دو که هر دو بر تعقیب دال اند سوال حرفه از حروف علت مقام لام چرا از
 نکرند جواب درین صورت در امر غائب اجتماع دو حرف علت لازم می آید یکی
 علامت مضارع دوم علامت امر درین نقل است و مخاطب مجهول را بر وحل کردند

ای نایب الیک علامت فته بکسر الی وسط و بسکون مع فتح الی اول و الکسر بان امر ح

در این مکتب اگر حرف علت در آخر کلمه نیاید و تغییر بلفظ جزو تمهید است بر اینکه امر با لام معرفت
سوال حال جزو کلام است جواب باین لام امر که مشابهت دارد با حرف شرط و همچنین
حرف شرط معنی استقبال پیدا می سازد و آنچه ان لام امر معنی استقبال پیدا می نماید همین
مشابهت لام امر عمل حرف شرط می سازد و اگر در آخر کلمه حرف علت باشد ساقط نشود زیرا چه
اگر ساقط نشود عمل لام امر مفوم شود چه سکون از پیشین و لا چون پیشین در اصل نیز خود
بود یعنی با وضو بیرون او ثقیل داشته مان کردن نیز خود بسکون و او شد چون خواستن
که امر غالب حرف بنا کنند لام امر آوردند و آخر را که حرف علت بود حذف کردند لکن
شد و دیگر در اصل یعنی بضم یا با وضو بر یا ثقیل داشته ساکن کردن میری بسکون باشد
چون لام امر آوردند علامت جزوی سقوط حرف علت شد لکن هم گردید و پیش در اصل
یعنی بضم یا با وضو یا متحرک یا قبل او مفتوح یا را با الف بدل کردند یعنی با الف گردید چون لام
امر آوردند الف ساقط گشت یعنی گردید و چون تاکید ثقیله باشد خواه تخفیف چنانکه در مضاف
می آید این بطوریکه دانستی از حذف او و یا اذخالت غیره در امر نیز می آید سوال
در آخر امر هر دو لون تاکید چرا آورده میشود جواب برای تاکید طلب زیرا چه امر موضوع
است برای طلب بحث امر حاضر معروف افعلن کن تو که در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف افعلنا بکنید شما دو مردان در زمانه استقبال صیغه مثنیه مذکر
بحث آن سوال چون اعرالی را چه حذف کردند جواب زیرا چه او بدل اعراب است
ای سرف و هرگاه اعراب وقت بنا بر امر ساقط میشود چون اعرالی هم ساقط خواهد شد افعلنا
بکنید شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث آن افعلن کن تو یک زن در زمانه
استقبال صیغه واحد مؤنث بحث آن افعلنا بکنید شما دو زنان در زمانه استقبال صیغه مثنیه
مؤنث بحث آن افعلن بکنید شما همه زنان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث بحث آن سوال
چون جمع مؤنث را چه حذف میکنند همچو چون اعرالی جواب زیرا چه این علامت جمع مؤنث
تغییر فاعل است و علامت تغییر پذیرد قائده نزد کوفین در امر حاضر معروف نیز لام امر
داخل میشود و امر عرب است و جزو م بلام امر که مخدر است و اصل فعل تفعّل بود و لام بسبب

گفت استمال صفت خود و علامت مضارع را بسبب تفرقه میان مضارع و امر حذف کرده اند بانی
 فایرکن تاگزید داخل کرده شد بهره وصل بجای علامت مضارع و دلیل می آرید بقول باری
 تعالی فانتزجوا باظهار لام با ۱۳ی مخاطب و انیت قرابت یعقوب و بصیران جواب
 میدهند که این قرابت شاذه است اعتدای ندارد و دیگر قرابت معین فلیغیر هو ایسا
 تخانیه خوانده اند بحث امر حاضر مجهول لفظن باید که کرده شوی تو مکرر صیغه و
 مذکر بحث امر حاضر مجهول لِئْتَمَلُوا لِيَتَفَعَّلُوا لِيَفْعَلُوا لفظن صحیح است معانی صحیح نیست
بحث امر غائب معروف لفظن باید که بکند آن مکرر صیغه و احد مذکر بحث امر
 غائب معروف لِيَفْعَلُوا لِيَفْعَلُوا لِيَفْعَلُوا لفظن لفظن لفظن بر حال معانی این صحیح نمیستند
بحث امر غائب مجهول لفظن باید که کرده شود آن مکرر صیغه واحد مذکر بحث امر غائب
 مجهول لِيَفْعَلُوا لِيَفْعَلُوا لِيَفْعَلُوا لفظن لفظن لفظن برستیف معانی این صحیح ظاهرند فایده
 گاه باشد لام امر الایقام قرینه ساقط میازند چنانچه در قول باری تعالی قل لعیاری الذین
 آمنوا یقیموا الصلوة ای یقیموا کذا قبل سوال در امر چه بحث حاضر معروف را علی حدیث
 کرده بحث غائب معروف را علی حدیث جواب زیرا که در صیغه معروفش تغییر تمام از فعل مضارع
 گردیده است بخلاف صیغه غائب معروف که تغییری ناقص دارد و لهذا جدا ذکر کرده سوال
 در صیغه متکلم را چه بحث علی حدیث نکرده جواب بسبب قلت عدد اینها و قلت استعمال اینها
 زیرا چه امر نفس شود قلیل است نسبت امر غیر خود را سوال در صیغه متکلم را بعضی بحث
 غائب معروف چرا ذکر کرده اند جواب زیرا چه طریقه بنای امر غائب و امر متکلم یکی است لهذا
 در یک بحث ذکر کرده شدند سوال طریقه بنای امر حاضر مجهول و امر غائب مجهول یکی است پس
 چرا در یک بحث هر دو را ذکر نکرده جواب در صورت هر دو بحث امر حاضر و امر غائب
 جدا جدا ذکر کرده شدند پس باتباع او در مجهول هم هر دو بحث امر حاضر و امر غائب ظاهر
 علی حدیث ذکر کرده شدند و نهی را نیز بر طبق امر مذکور کرده است چنانچه واضح خواهد شد
 بحث ناسبات امر و نهی در فعلیت و انشائیست خبر بر بحث امر حاضر معروف با اول

فیه انظر علی ما یستلزم من قولهم و صیغه واحد بذكر کثیر امر حاضر معروض بانون تخیله
 الفعلان انظر صیغه جمع بذكر حاضر الفعلان صیغه واحد مؤنث حاضر الفعلان انظر ان سوال
 در الفعلان لام را حرکت بجز ادا دهند جواب تا اجتماع ساکنین یعنی لام و نون مدغم
 لازم نیاید سوال فتم را بجز اخص کردند جواب بسبب نخت و نخت و نقل نون ثقیله
 پس فاعول پیدا کردید سوال در الفعلان و او را بجز احدت کردند جواب بسبب اجتماع
 ساکنین ای هلا و نون مدغم سوال در الفعلان و او را بجز احدت کردند جواب بسبب
 اجتماع ساکنین ای یا و نون مدغم سوال در الفعلان الف را بجز احدت کردند با وجود
 اجتماع ساکنین ای الف و نون مدغم جواب اول تا التباس بواحد لازم نیاید
 سوال نون تاکید در تشبیه کسور است و نون تاکید در واحد مفتوح است پس
 التباس مرتفع شد جواب التباس در کتابت خواهد شد و درین جواب غرض است
 از بجز التباس در کتابت میان واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر نیز موجود است جواب
 دوم اصل در نون فتم است برای نخت و در تشبیه نون ثقیله تا کسره دادند براس
 شایسته بنون تشبیه در وقوع آن بعد الف پس و تکیه الف حذف کرده خواهد شد
 کسره نیز خواهد رفت پس التباس بواحد لازم خواهد بود جواب سوم چون الف
 متصل شده بمنزله جزی که دیده است لفظاً و معنی و نون هم شدت اتصال دارد پس
 الفعلان در حکم کلمه واحده است و تلفظ آن بر تیره واحد خواهد شد و این چنین اجتماع ساکنین
 که اول مدغم و ثانی مدغم باشد در کلمه واحد و درست است سوال اتصال و او در جمع
 بذكر حاضر الفعلان و اتصال یا بد واحد مؤنث حاضر ای الفعلان مثل اتصال الفات
 در تشبیه و اجتماع ساکنین هم علی حده است پس بجز ادا و یا را بسبب اجتماع ساکنین حذف
 کردند جواب چون بدخول نون تخفیفه در جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و او در یا
 بالاتفاق محذوف کرده میشود بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده پس نون ثقیله یا
 بران قیاس کردند و بعد الف چون نون تخفیفه می آید اندازد درین باب قیاس بر تخفیفه می توان کرد

الفعلان انظر صیغه جمع بذكر حاضر الفعلان صیغه واحد مؤنث حاضر الفعلان انظر ان سوال
 در الفعلان لام را حرکت بجز ادا دهند جواب تا اجتماع ساکنین یعنی لام و نون مدغم
 لازم نیاید سوال فتم را بجز اخص کردند جواب بسبب نخت و نخت و نقل نون ثقیله
 پس فاعول پیدا کردید سوال در الفعلان و او را بجز احدت کردند جواب بسبب اجتماع
 ساکنین ای هلا و نون مدغم سوال در الفعلان و او را بجز احدت کردند جواب بسبب
 اجتماع ساکنین ای یا و نون مدغم سوال در الفعلان الف را بجز احدت کردند با وجود
 اجتماع ساکنین ای الف و نون مدغم سوال اول تا التباس بواحد لازم نیاید
 سوال نون تاکید در تشبیه کسور است و نون تاکید در واحد مفتوح است پس
 التباس مرتفع شد جواب التباس در کتابت خواهد شد و درین جواب غرض است
 از بجز التباس در کتابت میان واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر نیز موجود است جواب
 دوم اصل در نون فتم است برای نخت و در تشبیه نون ثقیله تا کسره دادند براس
 شایسته بنون تشبیه در وقوع آن بعد الف پس و تکیه الف حذف کرده خواهد شد
 کسره نیز خواهد رفت پس التباس بواحد لازم خواهد بود جواب سوم چون الف
 متصل شده بمنزله جزی که دیده است لفظاً و معنی و نون هم شدت اتصال دارد پس
 الفعلان در حکم کلمه واحده است و تلفظ آن بر تیره واحد خواهد شد و این چنین اجتماع ساکنین
 که اول مدغم و ثانی مدغم باشد در کلمه واحد و درست است سوال اتصال و او در جمع
 بذكر حاضر الفعلان و اتصال یا بد واحد مؤنث حاضر ای الفعلان مثل اتصال الفات
 در تشبیه و اجتماع ساکنین هم علی حده است پس بجز ادا و یا را بسبب اجتماع ساکنین حذف
 کردند جواب چون بدخول نون تخفیفه در جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و او در یا
 بالاتفاق محذوف کرده میشود بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده پس نون ثقیله یا
 بران قیاس کردند و بعد الف چون نون تخفیفه می آید اندازد درین باب قیاس بر تخفیفه می توان کرد

پس در غنیته الفاعل فاعل است و او را شایسته خوانند و او را شایسته خوانند
 و چون باید که هر آینه کرده شوی تو یکدیگر و صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول با فاعل ثقیله لفعلان
 لفعلان لفعلان لفعلان برستد که معانی این صیغ محقق نخواهد ماند بجهت امر غائب
 معروف با فاعل ثقیله لفعلان باید که بر آئینه کنند آن یکدیگر و صیغه واحد مذکر بحث امر غائب
 معروف با فاعل ثقیله لفعلان لفعلان لفعلان لفعلان لفعلان لفعلان بر بصیر معانی
 این صیغ ظاهر است که امر غائب مجهول با فاعل ثقیله لفعلان باید که هر آینه کرده
 شود آن یکدیگر و صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول با فاعل ثقیله لفعلان لفعلان لفعلان
 لفعلان لفعلان لفعلان بر و اتفاق معانی این صیغ روشن اند بجهت امر حاضر معروف
 با فاعل ثقیله لفعلان هر آینه کن تو یکدیگر و صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف با فاعل ثقیله
 لفعلان جمع مذکر حاضر لفعلان صیغه واحد مؤنث حاضر و معانی این صیغ ظاهر اند بجهت امر
 حاضر مجهول با فاعل ثقیله لفعلان باید که هر آینه کرده شوی تو یکدیگر و صیغه واحد مذکر
 بحث امر حاضر مجهول با فاعل ثقیله لفعلان جمع مذکر حاضر لفعلان صیغه واحد مؤنث حاضر
 و معانی این دو صیغه ظاهر اند بجهت امر غائب معروف با فاعل ثقیله لفعلان البته باید که
 کنند آن یکدیگر و صیغه واحد مذکر بحث امر غائب معروف با فاعل ثقیله لفعلان جمع مذکر
 غائب لفعلان صیغه واحد مؤنث غائب لفعلان لفعلان لفعلان این دو صیغه بکایت نفس متکلم اند
 و معانی این صیغ ظاهر اند بجهت امر غائب مجهول با فاعل ثقیله لفعلان البته
 باید که کرده شود آن یکدیگر و صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول با فاعل ثقیله لفعلان
 صیغه جمع مذکر غائب لفعلان صیغه واحد مؤنث غائب لفعلان لفعلان این هر دو صیغه
 حکایت نفس متکلم اند و معانی این صیغ برستد که آسانست و نه مانع استقبالی نادر معانی
 صیغهای امر لحوظ باید داشت قائده اگر امور جماعتی باشد که بعضی بدان حاضرند
 و بعضی غائب پس قیاس مقتضی آنست که حاضر را بر غائب غلبه داده و صیغه
 جمع حاضر خطاب خواهد کرد و باینست و این صورت داخل کردن لام بر معانی
 مخاطب تا کلمه تا دلالت بر خطاب نماید و کلمه لام بر غائب فصل باینست که

بحث امر معروف و مجهول حاضر و غائب و متکلم بود چون خواهی که بنویسند **سوال** تریب
 نمی چیست **جواب** نمی فعلیست موضوع برای طلب ترک صحتی که ماخذ آن فعل است
 احتم است از آنکه متکلم متعلا کرده باشد یا نه و نزد باب اصول در نمی اشتغال ضرورت
سوال اینچنین افعال را نمی چرامی نامند **جواب** زیرا چه نمی در لغت یعنی باز داشتن از
 کار و لغت و جز آن که ذاتی الصراح و مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی ظاهر است
سوال بهشت امر را بر بهشت نمی در ذکر چه مقدم کرد **جواب** اول بر رعایت آنکه امر
 مقدم است شرفی غیر نمی زیرا چه مرد مکلف اولاً با امر متعلق پایان تکلیف داده میشود
 و هرگاه ایمان آورد پس او را تکلیف اجتناب از نواهی داده می آید **جواب** دوم
 بر نمی برت نمی که مقید یعنی عدم است داخل است نه بر امر و وجودی مقدم است بر عدمی
 باعتبار شرف پس لای نمی ای لایکده دالت بر نمی دارد و قید نمی برای اخراج لای
 نمی است در اولش ای در اول فعل مضارع **سوال** چرا نمی را از فعل مضارع بنا
 می کنند نه از فعل ماضی **جواب** برای مناسبت معنی استقبالیست که در نمی هم زمانه استقبل متفاوت
 است **سوال** لای نمی را در اول فعل مضارع چرامی آرد **جواب** تا از محققان حکم مشهور
 شود که این نوع دیگر است از کلام و لای نمی در آخر فعل مضارع در هیچ محل ای واحد مذکر
 غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم جزوم کشند
 مثل لم ای چنانکه لم جزوم کند اگر در آخر لای فعل مضارع حرف علت بنا شد **سوال**
 لای نمی چرا جزوم میکنند **جواب** اول بهشت مشابهت او با حرف شرط زیرا چه بچنان
 که حرف شرط نقل میکند مضارع را سوی معنی استقبال همچنان لای نمی نقل میکنند و
 چون حرف شرط جازم است لای نمی هم جزوم خواهد کرد **جواب** دوم چون لای نمی
 ناقص کرد معنی مضارع را که از زمانه حال برای ساخته زمانه استقبال را باقی درشت
 پس در لفظ هم نقصانی داد که حرکت را دور ساخت تا انضمام لفظ دالت کند بر
 نقصان معنی **جواب** سوم لای نمی مشابهت است بلام امر زیرا چه لام برای طلب
 فعل است و لای نمی برای طلب برگ پس بر دو شریک شدند در طلب لهذا عمل اولی

سوال نهي عربت يا نهي جواب نهي عربت زيرا چه علت اعواب اعني مشابهت تا انجا هم نقل
 موجودست و برای تنبيه بر عربت بود و نش مصنف رحمه الله قطعه هم را اختيار کرده که لفظ سکون در
 وقت و آن صفت محل ای چار تنبيه و در جمع مذکر غائب و مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر فون اعوابی
 ما هم و در نمايز زيرا چه فون اعوابی بدل اعواب رفعست و هر گاه لای نهي اعواب را حذف ساخت
 پس فون اعوابی را هم در خواهد کرده و در و عمل ای جمع مؤنث غائب و حاضر در لفظ حاضر معرب
 عمل کند زيرا چه درین دو صیغه نه اعوابست و نه فون اعوابی و تون تاکید چنانکه در فعل مضارع می آید
 ای بطوریکه و نشی از حذف او و یا و ادخال الف و غیره بهر بیان جزایق در نهي میزنی آید برای تاکید
 طلب ترک فعل بخت نهي حاضر معروف لا تفعل کن تو یک در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر کثرت
 نهي حاضر معروف لا تفعل کنی شما دو مردان در زمانه استقبال لا تفعلوا مکنید شما همه مردان در زمانه استقبال
 لا تفعلی کن تو یک زن در زمانه استقبال لا تفعلی مکنید شما دو زنان در زمانه استقبال لا تفعلن کنید
 شما همه زنان در زمانه استقبال و در معنی هر صیغه لحاظ زمانه و بخت باید ساخت بخت نهي حاضر
 مجهول لا تفعل کن کرده شوی تو یک در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بخت نهي حاضر مجهول
 لا تفعل کن لا تفعلوا لا تفعلین لا تفعلن و معانی این صیغ ظاهر اند بخت نهي غائب
 معروف لا تفعل کن کن آن یک در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بخت نهي غائب معروف
 لا تفعل کن لا تفعلوا لا تفعلین لا تفعلن و معانی این صیغ روشن اند بخت
 نهي غائب مجهول لا تفعل کن کرده شود آن یک در زمانه استقبال
 صیغه واحد مذکر بخت نهي غائب مجهول لا تفعل کن لا تفعلوا لا تفعلین لا تفعلن و معانی این
 لا تفعل کن و معنی هر یک پوشیده نیست بخت نهي حاضر معروف با تون ثقيله
 لا تفعلن البته کن تو یک در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بخت نهي حاضر معروف
 با تون ثقيله لا تفعل کن لا تفعلین لا تفعلن و معنی هر یک مخفی
 نیست بخت نهي حاضر مجهول با تون ثقيله لا تفعل کن البته کرده نشوی
 تو یک در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بخت نهي حاضر مجهول با تون ثقيله لا تفعل کن
 لا تفعل کن لا تفعلین لا تفعلن و معنی هر یک مخفی نیست بخت نهي غائب

معروف با لون خفیه لایقطن البتہ نکتہ آن یک در زمانہ استقبال صیفہ کو احد مذکر بحث نمی
 غائب معروف با لون خفیه لایقطن لایقطن لایقطن لایقطن لایقطن لایقطن لایقطن لایقطن
 و معانی این صیغہ روشن اند بحث نمی غائب مجهول با لون خفیه لایقطن البتہ
 کرده شود آن یک در زمانہ استقبال صیفہ و احد مذکر بحث نمی غائب مجهول با لون خفیه
 لایقطن لایقطن لایقطن لایقطن لایقطن لایقطن لایقطن لایقطن و معانی مشعر نیستند بحث
 نمی حاضر معروف با لون خفیه لایقطن البتہ کن تو یک در زمانہ استقبال صیفہ و احد
 مذکر بحث نمی حاضر معروف با لون خفیه لایقطن البتہ کنید شما همه مردان در زمانہ استقبال صیفہ
 جمع مذکر بحث الخ لایقطن البتہ کن تو یک زن در زمانہ استقبال صیفہ و احد مؤنث
 بحث الخ بحث نمی حاضر مجهول با لون خفیه لایقطن البتہ کرده شوی تو یک مرد
 در زمانہ استقبال صیفہ و احد مذکر بحث نمی حاضر مجهول با لون خفیه لایقطن البتہ
 کرده شوی شما همه مردان در زمانہ استقبال صیفہ جمع مذکر بحث الخ لایقطن البتہ کرده شوی
 تو یک زن در زمانہ استقبال صیفہ و احد مؤنث بحث الخ بحث نمی غائب
 معروف با لون خفیه لایقطن البتہ نکتہ آن یک مرد در زمانہ استقبال صیفہ
 و احد مذکر بحث نمی غائب معروف با لون خفیه لایقطن البتہ نکتہ آن همه مردان
 در زمانہ استقبال صیفہ جمع مذکر بحث الخ لایقطن البتہ نکتہ آن یک زن در زمانہ
 استقبال صیفہ و احد مؤنث بحث الخ لایقطن البتہ نکتہ من یک مرد یا یک زن در
 زمانہ استقبال صیفہ و احد حکایت نفس متکلم مذکر مؤنث بحث الخ لایقطن البتہ کنیم
 ما و مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانہ استقبال صیفہ خفیه و
 جمع حکایت نفس متکلم مذکر مؤنث بحث الخ بحث نمی غائب مجهول با لون
 خفیه لایقطن البتہ کرده شود آن یک در زمانہ استقبال صیفہ و احد مذکر
 بحث نمی غائب مجهول با لون خفیه لایقطن البتہ کرده شوند آن همه مردان در
 زمانہ استقبال صیفہ جمع مذکر بحث الخ لایقطن البتہ کرده شود آن یک زن در
 زمانہ استقبال صیفہ و احد مؤنث بحث الخ لایقطن البتہ کرده شوم من

بیکدیگر یا بیکدیگر در زمانه استقبال صیغه و حدان حکایت نفس تکلم مذکر و مؤنث بحث آخر
 و گفتن اینجور شوم ما و مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه استقبال
 صیغه استثنیه و جمع حکایت نفس تکلم مذکر و مؤنث بحث آخر فصل این همه گفته شد بحث نهم
 معروف و مجهول بود چون خواهی که اسم فاعل یا کنی سوال محبت نمی را بر بحث اسم فاعل جواب
 مقدم که جواب زیرا که نمی فعل است و مناسب است با مرد فعلیت و انثائیت بخلاف اسم فاعل
 که مخالف امر است سوال تعریف اسم فاعل چیست جواب اسم فاعل چیست
 که مشتق باشد از مضارع تا دلالت کند بر ذاتی که قائم باشد بان ذات فعل یعنی حدوث
 بدون لحاظ تفصیل و زیادتی او بجز چیز دیگر در خالق و رازق و غیره که صفات الهی هستند
 استمرار و دوام بنظر همیشه نیست بلکه باعتبار معروف اینها که قدیم و دائم است پس در
 اسم فاعل داخل نخواهند شد و همچنین جانشین و طلاق و امثال آنها که معنی ثبوت در اینها
 بعارض استعمال پیدا شده اند نه بالوضع و تیس گوید که اینها اسم فاعل هستند بلکه
 اشتقاق اینها از حیض و طلاق همچو اشتقاق دایره است از دایره یعنی صاحب
 دایره پس یعنی ذو طلاق و ذو حیض باشند اسم فاعل گفته میشود از مضارع معروف
 سوال اسم فاعل از مضارع چه مشتق شود از مصدر و ماضی همچو آب بر ای مناسب است
 تا نام اسم فاعل مرفعل مضارع را در حرکات و سکنات و عدد حروف و وقوع هر دو صفت نکره
 چنانچه گذشت سوال از فعل مضارع معروف بگیرند چرا از مضارع مجهول بگیرند جواب
 مضارع معروف نسوب بسوی فاعل میشود همچنین اسم فاعل نسوب میشود بسوی فاعل
 بدین مناسبت از معروف مشتق کردند پس علامت مضارع را حذف کن سوال علامت
 مضارع را چرا حذف کردند جواب زیرا که اسم فاعل مضارع نیست پس علامت مضارع
 هم در وقتا بداند سوال از فعل مشتق است یا از فعل جواب اول از فعل زیرا که اسم فاعل
 اسم ظاهر است پس علامت ظاهر حکم غائب دارد و قایب لغایب مناسبت دارد
 جواب است و وهم در بعض احوال اسم فاعل نسوب بفاعل عملی میشود پس این قرینه قویست
 علامت دایره بالکسر زره دایره ۱۲ صرح

که از غائب مشتق است بعد از آن فاعله را گفته اند زیرا که فاعل است و بعد البسکون مستقیم است
 پس حرکت دادندش و فتحه آن حرکت است و میان فاعلین الف فاعل در آن
 سوال الف را بجز از آمد کردن جواب اگر زائد نمی کرده اند و فاعلی فعل را فتحه داده اند
 پس بواحد ذکر غائب ماضی مشتبه پیشند و اگر ضمیه میدادند در مضارع مکسور العين
 بواحد ذکر غائب ماضی مجهول مشتبه پیشند و اگر کسره میدادند در مضارع مضموم العين شروع
 از کسره سوئی ضمیه لازم می آمد و اگر فاعله را فتحه داده عین را ساکن میکردند و البته بسدر
 میشود سوال الف را برای زیادت چنانچه خاص کردند جواب الف اول حروف
 ابجد است یا آنکه زیادتی حرف علت اولی است و الف خفیف است سوال میان فاعل
 عین چرا الف فاعل زائد کرده و با اول کلمه فارا ساکن داشته چنانچه آوردند جواب
 الف ساکن است ابتدا البسکون میشود و اگر حرکت میدادند پس بحالت ضمیه مشتبه پیشند
 در مضموم العين با مر حاضر معروف در حال وقف و اگر فتحه میدادند مشتبه پیشند با تکلم
 واحد مضارع و بر تقدیر کسره مشتبه می شد در مفتوح العين و مکسور العين با مر حاضر
 معروف در حال وقف سوال الف را در آخر چنانچه آوردند جواب درین صورت مشتبه
 پیشند پیشینه مذکور غائب فعل ماضی سوال میان عین و لام چنانچه آوردند جواب
 می بایست که قبل فاعلی آوردند و بسبب ماضی این امر ممکن نشد چنانچه گذشت پس بعد فاعل
 آوردند که همانا لکن اذ اول کلمه معلوم شود که این نوع دیگر است از کلمات و عین کلمه
 را کسره ده ای در حالیکه مضموم العين یا مفتوح العين باشد و لا بحال خود ماند سوال
 عین اسم فاعل را کسره چنانچه آوردند جواب اگر فتحه میدادند ماضی باب مفاعلت در حال
 وقف مشتبه پیشند و اگر ضمیه میدادند تقیید میشود سوال بتقدیر کسره هم با مر باب مفاعلت
 در حالت وقف مشتبه شد جواب در حالت وقف اگر اسم فاعل معرفت باللام است
 پس بسبب الف و لام از امر باب مفاعلت متنازع خواهد شد اگر مکره است البت
 التلباس لازم خواهد آمد مگر این التلباس با مر صائقه ندارد زیرا چه امران خود از مشتق است
 الف ای در حال وقف ۲۲ و الف ای در حال وقف ۲۳ و الف ای در حال وقف ۲۴ و الف ای در حال وقف ۲۵ و الف ای در حال وقف ۲۶ و الف ای در حال وقف ۲۷ و الف ای در حال وقف ۲۸ و الف ای در حال وقف ۲۹ و الف ای در حال وقف ۳۰

و اسم فاعل هم ما خود از مستقبل است که تا قبل از دستم که در حالت وقف اگر نکرده است
 تنوینش بعد از جوت علت نخواهد گردید پس التباس لازم نخواهد آمد و در لام کلمه را
 تنوین که عبارتست از ذون ساکن زائد که تا بعد از کلمه باشد در کتابت نیاید زیاده کن
 زیرا که تنوین فاعله اسم است و تفصیلش در کتب نحویه باینجست تا اسم فاعل شود سوال
 اسم فاعل معرفت یا مبنی جواب معرب است مگر ماقبل تا، تانیث در نحو فاعله یعنی است
 بر فتحه زیرا که از پشت الفصال تا، تانیث بمنزله وسط کلمه گردیده است و بنا بر نقشه برای
 شناخت فاعله است بحسب اسم فاعل فاعل کننده آن یک صیغه واحد مذکر بحث اسم فاعل
 و آنچه بعضی معنیش از شنیده اند بکنند میگردند زمان حال و مستقبل صیغه دوم صیغه مذکر بحث اسم فاعل
 اتنی فاعله محض است زیرا چه در معنیش زائد ما خود نیست بلکه زمان از خارج مستفاد میشود
 مثال فاعلان کنندگان آن دو مردان صیغه تثنیه مذکر بحث الفاعلان کنندگان آن
 همه مردان صیغه جمع مذکر بحث الفاعله کننده آن یکدن صیغه واحد مؤنث بحث الفاعله
 فاعلان کنندگان آن دو زنان صیغه تثنیه مؤنث بحث الفاعله کنندگان آن
 همه زنان صیغه جمع مؤنث بحث الفاعله اسم فاعل از غیر فاعله مجرد و چگونه
 ساخته میشود جواب ضابطه اش اینست که میم مضموم بجای حرف مضارع در اول بیاید
 و قبل از آخر کسره اگر کسوره نپاشد نحو کلام از کلام و در خروج اندک شرح معلول
 حرفی از حروف علت بعد حذف علامت مضارع هر آنجا آوردند جواب اگر الف
 بی آوزند اجدا بسکون لازم می آید و او در اول کلمه نماندنی آید و اگر یاری در
 به تبارع شنیده میشود سوال وجه تخصیص میم چیست جواب زیرا چه میم هم جدا لخرج است
 بر او زیرا چه هر دو فاعله هستند سوال میم را ضمیر جدا آوردند جواب اگر فتحه پیداوند پس
 اسم فاعل باب فاعل با اسم ظرف از فعل کسور همین باشد یا پیشه باقی ماند کسور و ضمیه و ضمیه
 آتوی است و اول کلام متعل است لهذا ضمیه دادند با آنکه ضمیه مناسب میم است زیرا چه
 ضمیه ضمیمه است و میم هم ضمای سوال ماقبل آخر کسره چه داده شود جواب تا وقتی

تمتہ التبیان شرح تمتہ المیزان

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ہر گاہ این ضعیفہ البیان بعون معین منان از تحریر شرح میزان موسوم بہ تبیان
فراغ یافته خطور خاطر گردید کہ بتدیان را قبل از شروع تشبیہ و استین طریقہ بناسے
اسم ظرف وہم کہہ واسم تفضیل ہم از متشکات است نظر بران سہ فصل بطریق شرحہ فصول میزان ضمن
مسائل این ہر سہ مشتقات نوختہ شرحی بران کہ مفید اعیان انسان باشند مجوز بہر دو قسم
و تن را بہ تمتہ المیزان و شرح را بہ تمتہ التبیان موسوم گردانیدم و ہوا اللعین وہ
لشستین فصل چون خواہی کہ اسم ظرف زمان و مکان اشارہ است باینکہ ظرف دو قسم است
زمان و مکان و ظرف زمان آنکہ بجواب سوال می واقع شود چون می الثقال بی فی حربا
و ظرف مکان آنکہ بجواب سوال آئن واقع شود چون این زدیک ای فی السوق پناکنے
سوال تریف اسم ظرف چیست بجواب اسمی کہ ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت کند
بر زمان و وقوع حدث یا مکان و وقوع حدث سوال از فعل چرا مشتق پھا از جواب
برای مناسبت میان ظرف و فعل زیرا چہ فعل و ظرف واقع میشود سوال از فعل مضارع
چہ ایگیرہ بجواب برای مناسبت میان ہر دو در حرکات و کمکات سوال یک صیغہ را
چہ امقرکہ و ند کہ مشک شد میان ظرف مکان و زمان جواب اول بر عایت ثبیت
اصل کہ مضارع ہم مشعرک است میان حال و استقبال جواب دوم نیز کہ فعلی از افعال
عباد چنان نیست کہ زمانی باشد نہ مکانی یا بالعکس پس بر عایت تلازم ظرف زمان مکان
اکتفا بر یک صیغہ کردہ شد علامت مضارع را کہ یکی از حروف آتین باشد حذف کن چہ ہر گاہ

از مضارع نیز خواهند کرد بقای طاعت مضارع را در جی نیست دریم مفتوح در اول او ای در
اول آنچه باقی مانده است بعد حذف حرف مضارع در آرای بجای بودن مضارع سوال
میع مفتوح چرا آوردند جوابی است با سبب مناسبت اسم ظرف با اسم مفعول زیرا چه
اسم ظرف و ال است بر ظرف و اسم مفعول دال است بر مفعول و در ظرف مثل و اق میشد
همچنان که بر مفعول سوال برای مناسبت اسم مفعول و او را چه در اسم ظرف زانده
کردند جواب تا التباس با اسم مفعول نرود کذا فیله و درین جواب خبر شده است زیرا چه
اسم ظرف هر باب ثلثی مزید در با عی مجرد و مزید بر وزن اسم مفعول آن باب می آید
و برای رفع التباس میان هر دو اعتماد بر قرینه میشود همچنان اگر در ثلثی مجرد التباس
میشد هیچ قیاسی نبود پس اولی در جواب آنست که گفته شود که حق مناسبت اسم مفعول
از آوردن میم با دال اسم ظرف او است و لازم نیست که در جمیع امور حق مناسبت او کرده شود
پس بر عایت اصل یعنی فعل مضارع او را بنیاد درند و الله اعلم سوال زیادتی هم مفتوح
موجب التباس با مصدر می گشت پس چرا میماند آن ذکر در جواب التباس به مصدر
میسی جهت قلت مصدر می جایز داشته شد فقال و همین کلمه را فتح ده اگر مضموم بخدای
بین کلمه چون ^{مفتوح} از لیس و مقام از لیس و ^{مفتوح} فقال از لیس و اجوت و اوی که در اصل منقول
و منقول بود ا حلال اقام لیل آمد و مدعی ازیر چون ناقص و اوی سوال فتح چرا دادند
جواب بسبب تحت فتح سوال از مضموم العین اسم ظرف کسور العین هم آمده است چون
کسور مشرق و مغرب و مطلع و منقول و مغرب و منقول و منقول و منقول و منقول و منقول
جواب قیاس درین همه صیغها فتح عین است و کسورین خلاف قیاس است و در سجا و منقول
و منسک فتح عین چنانچه قیاس است هم منقول شده است و تیسویه گفته که سجده اسم ظرف
نیست بلکه اسم خانه است که موضوع باشد برای نماز و بعضی می نویسند که اسم ظرف
مضموم العین منقسم است به دو قسم چند صیغها کسور العین و بوقاتی صیغ منقول العین آمده است
کسور العین از لیس مضموم العین پس دو شکل دارد یکی کسورین که قیاس فتح آن بود
لله القائل صاحب المرحله نیز باس کردن نیز سوال از لیس است مغرب جای فرق نوی سر

دوم دخول تا و اما مقبضه الفتح العين از مقبضه العين شد و دخول تا دار و و اما مقبضه الفتح العين
 پس اسم ظرف نیست بلکه اسم است مرقبه را که های قبور و مخد برای قبور باشد کذا قال یعنی و
 اگر مفتوح باشد ای عین که چون بیشتر بحال خود ماند ضرورت تیره ندارد همچو مذمبها از
 نیز برب و مقرب از بیشتر و مستمع از بیشتر و مکر در مثال ای مثال و او می که لازم احرف است
 ملت نباشد و او او از مضارع حذف گردیده باشد پس اسم ظرف از مثال بمذمب کسور العين
 می آید اگر مضارع مفتوح العين باشد یا مضموم العين باشد همچو مذمب و او از مقبضه الفتح و فزار
 مقبضه الفتح مضارع هم ظاهر کرده و آن نشان بالی پس بسبب حفت حکم صحیح دارد چون بیشتر الفتح عین
 کلمه و همچنین مثال و او می که و او او از مضارع حذف نشده باشد حکم صحیح دارد و چون دخول و الفتح
 همچو ایون کذا قال یعنی کن در حال آورده موصل بکسر الجیم جای کسری است و اما مثال
 و او می که لازم احرف ملت باشد پس کلمه تا نفس میبارد چنانچه می آید سوال مثال چیست
 جواب آنکه بجای فاعله احرف ملت باشد و نسبت بآنکه در اطلاق است صحیح است تا ملت
 مثال نهاد و شد سوال چه از مثال مفتوح العين یا مضموم العين اسم ظرف کسور العين
 می آید جواب اول زیرا چه خروج احرف ملت سوی کسر و نسبت است به نسبت
 خروج احرف ملت سوی کسر یا فتنه زیرا چه بود کسر عین تشکیف است بر زبان از
 کوه الفتح عین یا ضم آن و بر ما هر این فن مخفی نیست که درین صورت خروج از ضم سوی کسر
 لازم خواهد آمد زیرا که و او از و ضم پیدا است و این اقل است مگر آنکه گفته شود که و او مان
 در حکمیت است مثال جواب دوم مثال از کسور العين فی القایر زانما آمده است
 به نسبت مثال مفتوح العين فی القایر و مضموم العين فی القایر و اسم ظرف مضارع کسور العين
 بسبب ابتداء او کسور العين خواهد شد پس اسم ظرف مثال مفتوح العين فی القایر و مضموم
 العين فی القایر هم کسور العين کرده شد و بنظر الحاق قلیل با کثیر و صاحب مروج فرموده
 که اگر از مثال مفتوح العين اسم ظرف مفتوح العين گفته شود ظن این معنی خواهد بود که و او مان
 است و دلیلش جوب است و بر تقدیر کسر نشان این ظن پیدا نیست زیرا چه اول

بکسر عین در کلام قوم یافته شد و ما میگویم که هیچگونه محل ظن اصالت میسر نیست زیرا چه میسر اند
 مصدر و اکثر امثله اشتقاق و ساقط است پس متبع و متخص کلمات چگونه این چنین ظن
 خواهد کرد و اگر مرد از ظن عوام غیر متبع است پس بحال کسر هم عوام را ظن وزن فرعی
 خواهد شد زیرا چه عدم وجدان فعل بخواند متبع معلوم خواهد کرد و بعد و غیر متبع ازین و ادوی
 بر کسرت و همچنین اگر کسور با تهمی عین کلمه بحال خود نماند و اسم ظرف کسور العین آید همچو
 تهمی از یضرب و مبع از مبع همچنین است در پنج گنج زیرا چه هیچ ضرورت تغییر از اتباع عین
 نیست مگر در ناقص ای آنکه لام او حرف علت باشد و او باشد خواه یا و اع است از آنکه
 تا کلمه یا عین کلمه او حرف علت باشد یا نیا خدیس اسم ظرف اینها مفتوح العین آید اگر چه
 مضارع کسور العین باشد همچو مرئی از مرئی و موقی از موقی و مطنی از مطنی لطمی از لطمی زیرا چه
 اگر با اتباع عین مضارع کسور العین ظرف کسور عین آید توالی کسرات لازم خواهد شد زیرا چه
 یا از دو کسره تولدت و کسره سوم کسره عین و این توالی کسرات ثقیل است و اگر ضمه
 عین باشد نقل زانند پیدا خواهد کرد و بعد از این بظرفت فتح عین را اختیار کردند سوال در تالی
 و میرمی هم توالی کسرات است بحوالی بضرورت خوف لبس اینجا کسره را استغیر نکردند
 زیرا چه اگر در رانی عین را فتح دهند ماضی باب فاعلت مشتبه شود و اگر در میرمی عین
 را فتح دهند بعضی بفتح عین مشتبه گردد سوال مرئی بفتح عین نیز مصدر می التباس
 میدارد جواب التباس مصدر می بجهت کلمات مصدر می جایز داشته اند سوال
 در تالی مفروق که فاکلمه و لام کلمه او حرف علت است چه رعایت فاکلمه نکردند که اسم ظرف
 او کسور العین است آید بلکه رعایت لام کرده اسم ظرف او مفتوح العین می آید چون
 موقی بفتح قات جواب زیرا چه موقی بفتح قات از موقی کسرات خفیف است و
 خفیف مطلوب است کذانی شرح الزنجانی پس آنچه بعضی از فضلا ظرف و تالی موقی
 نوشته اند غلط فهمیده اند و مضاعف است که ظرف او هم مطلقاً بفتح عین آید چون موقی از یضرب
 ای جای گرفتن وقت گرفتن موقی از یضرب ای جای آرام گرفتن وقت آرام گرفتن همچنین

در کسرت و کسره سوم کسره عین و این توالی کسرات ثقیل است و اگر ضمه
 عین باشد نقل زانند پیدا خواهد کرد و بعد از این بظرفت فتح عین را اختیار کردند سوال در تالی
 و میرمی هم توالی کسرات است بحوالی بضرورت خوف لبس اینجا کسره را استغیر نکردند
 زیرا چه اگر در رانی عین را فتح دهند ماضی باب فاعلت مشتبه شود و اگر در میرمی عین
 را فتح دهند بعضی بفتح عین مشتبه گردد سوال مرئی بفتح عین نیز مصدر می التباس
 میدارد جواب التباس مصدر می بجهت کلمات مصدر می جایز داشته اند سوال
 در تالی مفروق که فاکلمه و لام کلمه او حرف علت است چه رعایت فاکلمه نکردند که اسم ظرف
 او کسور العین است آید بلکه رعایت لام کرده اسم ظرف او مفتوح العین می آید چون
 موقی بفتح قات جواب زیرا چه موقی بفتح قات از موقی کسرات خفیف است و
 خفیف مطلوب است کذانی شرح الزنجانی پس آنچه بعضی از فضلا ظرف و تالی موقی
 نوشته اند غلط فهمیده اند و مضاعف است که ظرف او هم مطلقاً بفتح عین آید چون موقی از یضرب
 ای جای گرفتن وقت گرفتن موقی از یضرب ای جای آرام گرفتن وقت آرام گرفتن همچنین

است در پنج کلمه و مضاعف آنکه و در حرف از حروف صحیح آن از یک جنس باشند و
 نام طرک یا تفریق محلی آن زیر اوجه تفریق خاصه اسم است تا اسم زمان و مکان که در بحث
 اسم ظرف مطلق جای کردن و زمانه کردن صیغه واحد بحث اسم ظرف مطلقان و جای
 کردن و در زمانه کردن صیغه تشبیه بحث اسم ظرف مقابل همه جاسه کردن
 و همه زمانه کردن صیغه جمع بحث اسم ظرف بدل آنکه نیست اسم ظرف منقسم بدو قسم
 مذکور و منشأ زیر اوجه تفریق و تانیث مشتقات با اعتبار فاعل است و در اسامی ظروف فاعل
 نافذ نیست پس دو قسم کردن آن خطاست آنچه مذکور یافت تفصیل اسم ظرف
 فاعلی مجرد بود و اما از غیر آن پس اسم ظرف همراه ثلاثی مزید و رباعی مجرد یا مزید بر وزن
 اسم مفعول آن باب می آید چون از لکرم لکرم و از لکرم لکرم و از لکرم لکرم
 علی بن اسوال چرا بر وزن اسم مفعول می آرند بر وزن اسم فاعل جواب
 زیرا چه اسم مفعول با اسم ظرف مناسبتی دارد چنانچه گذشت و نیز اسم مفعول بسبب تشبیه قابل
 از جهت نسبت اسم فاعل مخفی است و تحت مطلوب میباشد سوال درین هنگام میان
 اسم مفعول و اسم ظرف التباسی پیدا شد جواب برای رفع این التباس اعتماد
 بر قرینه و مقام کرده اند و فصل این همه که گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که اسم آنکه
 بنا کنی سوال تعریف اسم آن چیست جواب اسم آنکه اسمی است که ساخته شود از فعل مضارع
 تا دالت کند بر واسطه فعل ای چیزی که بزرگ و اشتعانت او فعل ای حدیث از فاعل
 صادر شود و علامه تقی زانی نوشته که آنکه نمیشود مگر در افعال متعدیه علاجیه که اثرش بر مفعول
 رسد سوال از فعل چه اشتق بیسازند جواب بهجت مناسبت میان آنکه و
 ذمی آنکه سوال از فعل مضارع چه اسمیگیرند جواب بسبب آنکه اسم آنکه دالت است
 بر آنکه و آنکه واسطه میشود در رسانیدن اثر فاعل تا مفعول و بر مفعول دالت است
 اسم مفعول پس میان اسم آنکه و اسم مفعول مناسبتی شد و اسم مفعول
 از مضارع علامت مضارع را که یکی از حروف اتین باشد حذف
 کن زیرا چه مضارع باقی نمانده تغییر یافته و میم کسور در اول او ای در اول آنچه

باقی مانده است بعد حذف حرف مضارع در آرزجای حرف مضارع سوال میم اجرا از آمد
 کردند جواب ایق بزیاوت حروف علت بودند و زیادتی آنها مکن نیست چنانچه
 تفصیل آن در بیان شرح میزان در بحث اسم مفعول نوشته شده است پس میم
 که مناسب و ادست زائد کردند سوال میم را کسور چرا کردند جواب اگر مفتوح میگردد
 با اسم ظن و اگر مضموم میگردد با اسم مفعول باب انفصال متبیین میشود لهذا کسور کرد
 سوال میم کسور را در اول چرا آوردند جواب تا از عنفوان تلفظ معلوم شود که این
 صیغه اسم آله است سوال میم را اگر در اسم ظن کسور و در اسم آله مفتوح میگردد
 هیچ التباس لازم نمی آید جواب ظن کثیرا استعمال است از هر باب می آید
 بخلاف اسم آله پس فتنه مناسب ظن شد سوال در مفعول چرا کسره دادند زیرا
 اگر فتنه میدادند فرق از نظر سبب زیادتی الف حاصل میشد جواب در مفعول نیز
 میم را کسره دادند تا حکم باب آله مخلف نشود و عین کلمه را فتنه ده اگر مفتوح نباشد
 ای مضموم و یا کسور بود و اگر مفتوح باشد بحال خود ماند و لام کلمه را تنوین ملحق ساخت
 زیرا چه تنوین خاصه اسم است تا اسم آله پیدا شود چنانچه اسم آله مفعول کسره
 و سکون فادع عین مطلقه ای آله کردن صیغه واحد است اسم آله مفعولان دو آله کردن
 صیغه تشبیه است اسم آله مفعول جمع مضموم و کسره عین مطلقه ای همه آله کردن صیغه جمع
 اسم آله و گاه با فتنه بعدین کلمه الف زیاد کند یا بعد لام کلمه تا زیاد کند
 پس دیگر دو صیغه اسم آله پیدا میشوند تصریفه مفعول مفعولان مفعولان
 و مفعولان مفعولان مفعولان و اینها شایع است و محقق نوشته که جمع مفعولان
 مفعولان است غلات تصریحات قوم است سوال در مفعولان یا از کجا رسید
 جواب هر گاه وقت ساختن جمع مفعولان مفعولان را کسره دادند الف مفعول
 بسبب کسره تا قبل باشد بصریان میگویند که اصل وزن اسم آله مفعولان
 و اما مفعولان و مفعولان کسره هر دو فرع مفعولان است زیرا چه مزید فیه فرع مجزئ میشود

و نزدیکی اصل در آن اسم آله فاعل است و مفعول نامعتبر است که الف را تا مفعول حذف کرده اند
 و همین است بخلاف صورت دیگر العلوم قدس سره و در مفعولها ماعوض الف محذوف زائد کرده شده
 و همین جهت در مفعولها مفعولها و امثال آن تلبیس یقال ذکر دند که در اصل مفعول است
 و آنچه وقوع ساکن بعد از او مانع تلبیس یا فاعل میشود و شیخ ابن حاجب گفته که صیغه مطرده
 اسم آله مفضل و مفعول است و اما مفعله بنا پس سماعی است و گفته آمده است اسم آله
 بر وزن فاعل بکسر فایون سردای آنچه بدان دوزند در نادیم را که آن
 منتهی تا ادب و حیاط ای آله دو وزن و جمع آن فاعل بفتح قاست و اما مفعولها پس
 بفتح میم و هم بکسر میم متصل است در صورت اول اسم ظرف است ای مکان صعود و در
 صورت ثانی اسم آله است اصلش جزئیة ای آله صعود پس شی و احد یعنی
 زردبان را بدو اعتبار مفعول بفتح میم و مفعولها بکسر میم میتوان گفت که ذاتی شرح جزئیاتی
 و بعضی اسماء بر وزن مفضل بضم میم و ضم میم یعنی آله فعل یا فاعل شده اند چون کوفتن
 ای آله کوفتن و مفعول ای آله بچین و صاحب فصول بشد و ذاینها علم کرده که بچین
 بکسر میم و فتح عین موافق قیاس هم آمده است که ذاقیل و اما مفعولها و مفعولها
 پس از اشتقاق و اسمای آله نیستند بلکه اسمای جو آمده اند موضوع برای
 آلات مخصوصه و غزوات معینند نه برای وساطت بحدوث فعل ای حدت پس کلمه
 آله ایست ای ظرفی است که سره در آن می کنند و بدین آله ایست ای
 ظرفی است که در آن روغن داشته شود و از شیشه و غیر آن و مسطح آله
 ایست ای ظرفی است که در آن سحوط داشته شود و آن داروئی است
 که در بینی ریخته شود پس اگر سره را مثلا در ظرف دیگر غیر آله که موضوع
 است بر اسم سره نیستند آنرا کلمه نه گویند که ذاقیل سبویه و آن ملحقات
 اسم آله است کفوف کوفتن بفتح فاکه موضوع است برای چیزی که بدو فعل

<p> کلمه ایست در این کتاب در صفحه ۱۱۲ در باب ۱۲ </p>	<p> کلمه ایست در این کتاب در صفحه ۱۱۲ در باب ۱۲ </p>
---	---

کرده شود و چون وقود ای چیزی که افزونتر می شود بودی آتش و مفلک
 چون بجهت ای سبب فعل فصل این همه که گفته شد بحث اسم آله بود
 چون خواهی که اسم تفضیل بنا کنی سوال اسم تفضیل چیست جواب اسم تفضیل
 آنست که ساخته شده باشد از فعل مضارع برای چیزی که
 قائم باشد به آن فعل ای حدث با دلالت بر زیادتی او بر دیگر در حدث
 نحو زید افضل من عمرو ای زید زیاده است از عمرو و افضل سوال از فعل
 مضارع برای غیرند جواب بسبب مناسبت او با اسم فاعل و اول افضل
 مضارع ماخوذست سوال اسم تفضیل را برای تفضیل مفعول چرا نه ساختند
 جواب تا التباس نرود در اضرب مثلا که یعنی زانند زنده است یا زانم زده شده
 سوال چنانکه در تندی برای تفضیل مفعول مقرر می گردند نه برای تفضیل
 فاعل جواب چون فاعل مقصود اصلی و عمده است که جز جمله است و کلام
 بدون آن تمام نمی شود و بخلات مفعول که فضله است و بدون آن کلام تمام
 نمیشود اما رعایت فاعل نموده فعل را برای تفضیل فاعل قرار دادند سوال شهر
 یعنی مشهور تر و اشرف یعنی مشغول تر و اَعْدَر یعنی معذور تر و مانند آن برای
 تفضیل مفعول آمده است جواب نفاذست علامت مضارع را حدت کن زیرا
 حالا در مضارع تغییر ملحوظ است پس بقای علامت آن گنجایش ندارد و همزه
 اسم تفضیل که قطعیست در حال وصل نیفتد در اول ادای در اول آنچه بعد
 حروف علامت مضارع باقی مانده است در آخر بجای علامت مضارع سوال
 همزه را چرا بیایدت خاص گردند جواب لائق بر زیادت حروف علت اند
 و زیادت آنها ممکن نیست چنانچه در بیان مفصلا بیان کرده شد پس همزه که اقوی
 است و با الف مناسبت دارد و مناسب افتد که زانم کرده شود سوال
 همزه را در اول کلمه چرا آوردند جواب تا از عنقوان کلمه معلوم شود
 و وقود بالفتح همزه از بیاید خارج شد مثل زانم زانم که ذاتی از اول است

که اسم تفضیل است و بین کلمه رافعه ده اگر مفتوح نباشد ای مضموم یا کسور بود اگر مفتوح
 باشد بحال خود بگذار برای نخست اول کلمه را بحالت خود ای رفع بگذار تا اسم تفضیل
 مذکور پیدا شود و وضعی گفته که اقتضای کردند در صیغه اسم تفضیل بر فعل از برای اختصار
 بحث اسم تفضیل مذکور فعل ای بسیار کننده یک صیغه و احد مذکور بحث اسم
 تفضیل افعلان ای بسیار کنندگان دو مردان صیغه تشبیه مذکور بحث انما افعلون
 افعل ای بسیار کنندگان هم مردان صیغه جمع مذکور بحث الخ اول صیغه جمع مذکور
 سالم است که بنا و احد در و بسلامت است و صیغه دوم جمع مذکور کسیر است که در و
 صیغه واحد بسلامت مانده تغییر یافته و چون صیغه مؤنث از اسم تفضیل بنا کنی بعد
 حذف علامت مضارع فارصمه ده زیرا که چون علامت مضارع بسبب وقوع
 تغییر در صیغه مضارع حذف کردند فاکلمه ساکن ماند و زائد گردن حرفی بسبب خطا
 درجه مؤنث از درجه مذکور مناسب است انما و لهذا حرکت فاکلمه را ترجیح دادند و چون
 ضمه قوی است و اول کلمه متحمل آن میتواند شد لهذا ضمه را اختیار کردند و بین کلمه را
 ساکن کن زیرا که بسبب ضمه فاکلمه نقل پیدا شد پس بسکون عین کلمه نتا اول گوید
 و بعد لام الف مقصوره که علامت تانیث است و آن الفی است که بعد از عزه
 نباشد لاحق کن و چون ما قبل الف فتحه می باید لهذا لام کلمه رافعه ده تا اسم تفضیل
 مؤنث گردد بحث اسم تفضیل مؤنث فعلی بسیار کننده یکزن صیغه واحد مؤنث
 بحث اسم تفضیل فعلیان بسیار کنندگان دو زنان صیغه تشبیه مؤنث بحث
 اسم تفضیل فعلیات و فعل بسیار کنندگان هم زنان صیغه جمع مؤنث بحث
 اسم تفضیل اول صیغه جمع مؤنث سالم است دوم صیغه جمع مؤنث کسیر است و
 می آید اسم تفضیل از غیر ثلاثی مجرد یعنی ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید
 سوال چرا از غیر ثلاثی مجرد می آید جواب زیرا که محافظت جمع حرف
 ثلاثی مزید و رباعی در افعال ممکن نیست چه این وزن زائد از سه

کلیه و نظر آنکه این الف علامت تانیث است و اندک کردنش مناسب افتاد ۱۲

حرف را کتبی کشند و اگر بعضی حروف را حذف میکردند القباس میشد
 میان رباعی و ثلاثی مزید فیه و مجرد معلوم نمی شد که این حروف موجوده
 تمام حروف هستند یا بعضی سوال از اعطاء افعلی اسم تفضیل متصل شده است
 گفته می شود اعطاکم الذی یبایر و همچنین انحرار از اختصار یعنی مختصر تر در انفس از افعال
 یعنی انفس ترجیح یافته است و نیز بی بویه از افعال قیاسی است زیرا چه
 در بناسه آن از افعال غیره نیست مگر حذف یک همزه و آن جائز است
 چنانچه در صنایع مشکک باب افعال یک همزه را حذف میکنند و انفس و مجرد
 جائزه داشته اند بنا بر اهل تفضیل از تمامی ابواب ثلاثی مزید فیه چون فعل
 و استعمل قیاساً و شیخ رضی این قول را پسندیده و تردد بهیور طریق بناسه
 اسم تفضیل از ابواب غیر ثلاثی مجرد آنست که اولاً اسم تفضیل از ثلاثی مجرد که در آن
 معنی قوت یا عظمت یا حسن یا قبح باشد بناسه بعد از آن مصدر بهمان باب
 غیر ثلاثی مجرد را نیز آن نمایند چنانچه گفته شود زحید اشدر منه استخر ایا و عمر واستند
 منه اگر تا وقت علی بداد از ثلاثی مجرد که معنی لون و عیب باشد این است نه عیب
 بصیرین و اما کوفین پس جائز میدارد بنا بر اسم تفضیل از دو لفظ یعنی سواد
 و بیاض امی استود و او اینصیر نیز چه این هر دو اصل الوان هستند پس
 جائز است که ثابت شود برای اینها چیزی که ثابت نشود مرغیر اینها را و از ایل لسان
 اسم تفضیل این دو لفظ مسموع هم شده است و بصیران آنرا شاذ گویند سوال
 چه از لون و عیب زو بصیران اسم تفضیل نمی آید جواب از لون و عیب افعال
 صفت مشبیه می آید چون اجرو افعالی پس اگر فعل تفضیل آید القباس رود
 سوال چه اولاً فعل تفضیل زائده آوردند جواب فعل صفت
 دلالت میکند بر مطلق ثبوت و فعل تفضیل دلالت دارد بر ثبوت مطلق

<p>نقشه در تشریح آورده اند</p>	<p>لیکن در بعضی مکتوبات در بعضی مکتوبات در بعضی مکتوبات</p>	<p>کله کله از جمله نظر در بعضی مکتوبات در بعضی مکتوبات</p>
---	--	--

زیاده و مطلق مقدم است بر خاص سوال اجمل و ابله اسم تفضیل آمده
است و حال آنکه عیبات جوایب این عیب باطنی است و از عیب باطنی
اسم تفضیل می آید مراد از عیب در کلام متن عیب ظاهری است و کسانی که عیب
را عقیده بظواهر می سازند جوایب می دهند که این الفاظ بطریق شد و ذ
آمده اند و از افعال ناقصه و این است مذهب بعضی بگمان آنکه افعال ناقصه
بر زمان دلالت میکنند بر صحت و افضل دال بر صحت است و آنرا بعضی از
کآن اسم تفضیل خواهد آمد و در آسے شیخ رضی بدین جانب است زیرا چه افعال
ناقصه دلالت بر صحت می کنند و از فعلی که قابل زیاده و نقصان نباشد پس
مخواید آمد اسم تفضیل از مات بیوت و غرب یزید و از فعل منفی تا انقلاب
لازم نیاید چه فعل منفی دال بر نفی است و افضل دال بر اثبات است و از افعال
غیر متصرفه چون نعم و بیش چه هر گاه صیغها سے دیگر مثل امر و اسم فاعل و
اسم مفعول و غیره با وجود شدت احتیاج بدینها ازین افعال نه آمدند پس
اسم تفضیل بدرجه اولی خواهد آمد تنبیه بدانکه قواعد این فن کلیه عقلیه نیستند که منتقض
نشوند و آدکه و توجیهاث که ذکر آنها در تیان و درین ممتد التبیان کرده شده است
از قبیل نکات بعد الوقوع هستند آلف الوقت فکر خالق هر صغیر و کبریت که این
رساله محقره باه جمادی ثانیه ۱۰۷۶ هجری در بلده دار الشریعہ چونپور بدرست
حقیقه امامیه جناب استطاب قدر دان فضلاء رتبه شناس علماء سوره
الطاف ایزدی جبط اعطاف سرمدی خزن فیض و کرم صاحب بود و اسم
صاحب حرمین زبده کونین جناب حاجی محمد امام بخش صاحب زبده
فی النشاکتین باجماع و اختتام رسید امید از ناظران بالانصاف آنست که اگر
خطا سے یا بتدبیر اصلاح شاد فرمایند و اگر نفعی بردارند بدعای انیر یا درو یا
و علی الله تعالی علیه و علی آله و صحابه اجمعین

الحمد لله الذي جعل في كل عمل كسب ثمون حبيب

فهرست کتب موجوده مطبع نوری که با حق کاپی ریخت بنام مطبع نوری محفوظ است

تیت	نام کتاب	تیت	نام کتاب	تیت	نام کتاب	تیت	نام کتاب
۱۰۸	مجموعه شرح رساکی	۱۰۸	قطب قرشمه جدید	۱۰۸	شرح و تالیف شمس المصطفی	۱۰۸	ایضاحات
۱۱۲	مجموعه تحفه الطلبة	۱۱۲	مجموعه تحفه جدید	۱۱۲	جلداول	۱۱۲	بایع المیزان
۱۱۴	مجموعه شرح سلم	۱۱۴	تعلیمی مع سوره یوسفی	۱۱۴	ایضاحات جلد ثانی	۱۱۴	پورستان
۱۱۶	مجموعه میرطولی	۱۱۶	قرآبادین احسانی	۱۱۶	ایضاحات جلد ثالث تحفه جدید	۱۱۶	تعمیرات مرصیه
۱۱۸	مجموعه میرزا بهار جلال	۱۱۸	کافیہ مع نری زاده	۱۱۸	ایضاحات جلد رابع تحفه جدید	۱۱۸	تبیان شرح میزان
۱۲۰	مجموعه عبد الغفور	۱۲۰	کافیہ شرح کواضی جدید	۱۲۰	شرح معارف الرشیدی	۱۲۰	تفہیم الاحام فی تفسیر و تالیف
۱۲۲	مجموعه معانی تحفه جدید	۱۲۲	گلستان	۱۲۲	شرح ملا جامی	۱۲۲	جان صغیر
۱۲۴	مجموعه دست رساکی	۱۲۴	الذاتی المصنوعه	۱۲۴	شرح تمذیب	۱۲۴	مفہوم صحیحین
۱۲۶	مجموعه خمس رساکی	۱۲۶	مطوط امام محمد	۱۲۶	شرح تفسیر شرح سراج	۱۲۶	مسائل تفسیری
۱۲۸	نور الانوار	۱۲۸	مجموعه فتاوی مولانا محمد علی	۱۲۸	شرح مخفی	۱۲۸	تجلی مصداق شایعہ عبد الحکیم
۱۳۰	نقص الاریکال و سید	۱۳۰	تعلیمی کامل در سه جلد	۱۳۰	شرح مسلم و تصدیقات	۱۳۰	تذکره لالی
۱۳۲	جلداول	۱۳۲	جلداول	۱۳۲	ایضاحات تصورات	۱۳۲	تذکره شمس شاه
۱۳۴	جلد ثانی	۱۳۴	جلد ثانی	۱۳۴	شرح الاسباب جلد اول	۱۳۴	رسائل الارکان
۱۳۶	نور الاحوال	۱۳۶	جلد ثالث	۱۳۶	ایضاحات جلد ثانی	۱۳۶	الذکر و التکلیل
۱۳۸	تفسیری	۱۳۸	میر قطبی	۱۳۸	شافیہ	۱۳۸	رشیدیہ
۱۴۰	تفہیم الملتقی	۱۴۰	مجموعه حرم آقادی	۱۴۰	صدرا	۱۴۰	وجرا الشبان
۱۴۲	توجه افکار	۱۴۲	مجموعه بنام الکلام	۱۴۲	مراجعه سقران	۱۴۲	سعی مشکور
۱۴۴	نقشہ المبین	۱۴۴	مجموعه خطب	۱۴۴	مخبر لالی میثاق ابن ابی صالح	۱۴۴	سیر در بار
۱۴۶	الترسیہ و الجلیہ	۱۴۶	نقشہ المعنی	۱۴۶	عمدة المتصالح	۱۴۶	سراجی
۱۴۸	نمایه کامل	۱۴۸	مجموعه ذراتی رساکی	۱۴۸	مخبر لالی مع تفسیر و تالیف	۱۴۸	سماح شرح شرح و تالیف
۱۵۰	جلد اول و دوم کاغذ سفید	۱۵۰	مجموعه میرزا بهار سال	۱۵۰	شرح المیزان	۱۵۰	جلداول کتاب المطابع
۱۵۲	جلدین اولین کاغذ سفید	۱۵۲	مجموعه ابتدای	۱۵۲	الذکر لکامیہ	۱۵۲	جلد ثانی آریاب الاذآن
۱۵۴	جلدین اخیرین	۱۵۴	مجموعه حل المعاد	۱۵۴	الذکر لکامیہ	۱۵۴	با باس القراءہ
۱۵۶	مجموعه فتاوی	۱۵۶	مطولہ الی مقام القدس	۱۵۶	الذکر لکامیہ	۱۵۶	سعدیہ
۱۵۸	مجموعه شرح معانی	۱۵۸	مجموعه معانی مع تفسیر و تالیف	۱۵۸	تذکره نوری تحفه جدید	۱۵۸	سرم المطام
۱۶۰	مجموعه شرح معانی	۱۶۰	مجموعه شرح معانی	۱۶۰	تذکره نوری تحفه جدید	۱۶۰	سرم المطام

CALL NO. [۴۹۱۶۵۵۵] ACC NO. ۱۵۹۰۳

AUTHOR عبدالحی محمد

TITLE تبیان شرح میزان

۴۹۱۶۵۵۵

۱۵۹۰۳

تبیان شرح میزان

Date	No.	Date	No.

NO. 277 2007 TIME



**MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

RULES :

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

